

از دکان بیرون رفت. قبل از مشتری بعدی، یک گربه داخل مغازه پرید و بی‌روربایستی شروع به لیسیدن گردن خون‌چکان لاشه زن کرد. سر بریده حسابی چندشش شد. تمام نیرویش را جمع کرد و گفت:

- پیشته پدر سوخته!

هم‌زمان با این حرف، دست راست بدن که تا آن موقع بی‌حرکت آویزان بود، تکان خورد و ضربه‌ای به گربه زد و او را به کناری پرت کرد. قصاب حسابی عصبانی شد.

- حالا بچه من را می‌زنی!

ساتور را برداشت و با یک ضربه بدن زن را به دو شقه تقسیم کرد، زن با خود فکر کرد:

- حالا خدا کند گوشت مرا بدهد.

زن تصمیم گرفت برای اینکه حتماً گوشت به او برسد، دیگر حرفی نزنند. چند مشتری دیگر آمدند و چند شقه دیگر با خود بردند. قصاب حتی شقه‌های بدن زن را نیز فروخت. زن نگاه می‌کرد و از ترس اینکه به او گوشت نرسد، حرفی نمی‌زد. ناگهان قصاب نعره‌ای کشید و گفت:

- گوشت تمام شد!

به محض اینکه چشم باز کرد، اولین چیزی که در ذهنش نقش بست، کلمه گوشت بود. فقط توانست دست دراز کند و ساعت را از بالای سرش بردارد. آخر طبق معمول شوهرش در کنارش خوابیده و یک دست و یک پایش را روی پتری او گذاشته بود.

- ساعت چهارونیم است، هنوز وقت دارم.

با احتیاط به شکلی که شوهرش را بیدار نکند، دست او را کنار زد و خودش را از زیر پتو بیرون کشید. هوا هنوز تاریک بود و می‌بایست چراغ آشپزخانه را روشن کند.

- چقدر تابستان خوب است. این موقع دیگر هوا روشن شده.

دودل بود که اول به آشپزخانه برود یا به دستشویی.

- امروز آخرین فرصت است برای گرفتن این کوبین!

دست و روشته به آشپزخانه رفت و اول کتری را روشن کرد و بساط صبحانه شوهرش را چید. از خستگی یا بی‌خوابی هنوز گیج می‌رفت. حالش درست و حسابی جا نیامده بود. در مغزش چند نفر با هم حرف می‌زدند. کارهایش را مروری کرد. به یاد جروبحث دیشب افتاد. به فردا فکر می‌کرد و آخر سر هم درست ملثفت اوضاع نمی‌شد و در واقع به هیچ چیز مشخصی فکر نمی‌کرد، ولی با همه اینها دستهایش کارها را خوب انجام می‌دادند.

- امروز سه‌شنبه است. برای قصابی گوشت آورده‌اند. حسین آقا

امروز شیر دارد. یک کیلو سبزی خوردن، یک دانه کلم، یک کیلو گوجه‌فرنگی، پیاز و سیب‌زمینی هم نداریم. از هر کدام باید پنج کیلو بخرم. خیار و کاهو هم برای سالاد نداریم... هر چه فکر می‌کرد، این لیست طولانیتر می‌شد.

یا به خاطر بگومگوی دیشب یا به خاطر شام نخوردن سرش درد

می‌کرد. می‌دانست به این خاطر، تمام روز شقیقه‌اش تیر خواهد کشید. تنها چاره‌ای هم که به فکرش می‌رسید، غرق شدن در کارهای روزانه بود تا کمتر به این سردرد توجه کند.

قبل از خارج شدن از خانه دو تا زنبیل بزرگ، شش عدد شیشه شیر و چند کیسه پلاستیک با خودش برداشت و محض احتیاط ملاقه رویی را در یکی از زنبیلهای گذاشت.

- لعنت به هر چه گربه است. این محله هم که از سروکولش گربه بالا می‌رود.

هنوز صد قدم از خانه دور نشده بود که فکری مثل برق او را گرفت.

- دیشب بعد از آن جروبحثها به اصغر گفتم که امروز می‌روم

گوشت بخرم یا نه؟

مدام در حافظه‌اش کنکاش می‌کرد تا به یاد بیاورد که گفته یا نه.

- کاشکی ما اندازه این موزاییکها برای تو ارزش داشتیم!

- یعنی چه؟

- تو آینه به خودت نگاه کن، می‌فهمی. آدم بعد از یک روز جان‌کندن

می‌آید خانه، باید قیافه تو را این‌جوری ببیند.

- حتماً گفتم. آخر تمام فکرم بی این کوبین بود. همه‌اش شده کار

خانه.

- مگر بی‌کارم. صبح که تا شماها را راه بیاندام، شده ساعت هشت. بعد

هم جارو، بارو کنی، غذا بگذاری و تا سر خیابان بروی دو تا چیز بخری، شده ظهر و بجهه از مدرسه آمده‌اند و آن موقع هم اگر غذا آماده نباشد...

- به من ربطی ندارد، خرچی کم بیاوری، پای خودت است. سر گنج

قارون که نیستم، می‌جنس آزاد بخرم.

هر چه فکر می‌کرد، یادش نمی‌آمد که آیا دقیقاً گفته یا نه.

- اگر بیدار بشود و ببیند من نیستم، یک المشنگه دیگر به پا

می‌شود.

آنقدر در فکر بود که حتی متوجه نشد، گربه‌ای از جلوی پایش

فرار کرد.

- برگردم و بگویم؟ دیر می‌شود، امروز اگر این کوبین را نگیرم،

باطل می‌شود. شاید گفتم و یادم نیست. دلش می‌خواست سریع

برگردد و یک کلمه به شوهرش بگوید، اما پاهایش او را فقط به طرف

قصابی هدایت می‌کردند.

- این قدر بادمجان به خورد ما دادی که دیگر همه بهت می‌گویند

بادمجان‌خانم.

- همه با تو؟ این حرف را تو انداختی توی دهان همه. ما پول خریدن

گوشت آزاد را نداریم والا من که بخیل نیستم.

- من بهت می‌گویم یا خواهر و شوهر خواهرت؟

- آنها از روی حرف تو می‌گویند.

- غلط کرده‌اند.

پایش در چاله‌ای پیچ خورد و سکندری رفت. زنبیلهایی هم که

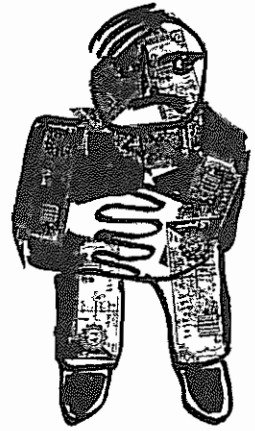
در دست داشت، لای دست‌وپایش پیچید و زمین خورد. تمام





و مدام نعره می‌کشی:
 - باید بروم شهر و روستا، برنج می‌دهند... مسعود هم غلظهای
 دیکته‌اش را ننوشته. نمک هم باید بخرم، حسین آقا دارد. باید مداد
 قرمز بخرم. سعید دیروز مدادش را گم کرده...
 - رکی باز می‌کند؟
 - والله ساعت شش.
 - همین پنج نفریم؟
 - نه. دو سه نفر هم رفتند کوینبهایشان را بیاورند. جای من
 اینجاست. جای من را نگه دارید، من الان برمی‌گردم.
 - بفرمایید.
 محض احتیاط یکی از زنبیلها را جای خود گذاشت و با شش
 شیشه خالی شیر روانه شد.
 باید جورابه‌های اصغر و بچه‌ها را هم رفو کنم. هر چه می‌دوزی
 باز پاره می‌شود! کفش اصغر تختش درآمده، باید ببرم کفاشی...
 حتماً به اصغر گفتم. همیشه می‌گویم. این دفعه هم حتماً گفتم، ولی
 چرا یادم نمی‌آید؟
 هنوز همه جا تاریک بود. اینجا و آنجا به نظرش می‌رسید که
 روی دیوارها و یا پشت درختها چیزی وول می‌خورد. شاید در اثر
 نرمه بادی بود که می‌وزید و برگهای روی زمین را جا به جا می‌کرد.
 وقتی هوا روشن بود، راه کوتاها تر به نظر می‌رسید.
 در همین موقع بالای یک پشت بام دو تا گربه، به هم پریدند و
 صدای جیغ و فریادشان به هوا بلند شد. بلافاصله ملاقه را از زنبیل
 بیرون آورد و در حالی که نگران پشت‌بام بود، سریع راهش را ادامه

سعی‌اش این بود که لباسش صدمه نیند. به این خاطر کف دستهایش
 حسابی زخم شد.
 - آخ خدا! مرد، خدا بگویم چه کارت نکند...
 از این فاصله هم می‌توانست قصابی را ببیند. بلند شد و خودش
 را جمع و جور کرد. کف دستهایش می‌سوخت و از درد ذوق
 می‌زد. به اطراف نگاه کرد، هیچکس نبود. دو نفر را می‌شد جلو در
 قصابی تشخیص داد. خواست تندتر بدود که کسی جلوتر از او
 رسید، اما از آن زمین خوردن هول کرده بود و جان در دست و پایش
 نبود. گذشته از آن زانوهایش هم درد می‌کرد.
 - امان از دست این پادرد، این دیگه چیست؟ هنوز سی سالم
 نشده، از مادرم هم عللیل‌ترم.
 خوشبختانه فقط یک نفر دیگر توانست زودتر از او به صف
 برسد.
 - خانم، سه نفر دیگر هم پشت سر من و جلو این آقا هستند.
 رفته‌اند کوینبهایشان را بیاورند، جایشان را سپرده‌اند به من.
 نگاه تندی به دو نفری که جلویش ایستاده بودند، انداخت. دلش
 می‌خواست اعتراض کند، اما چاره‌ای نبود. چون وقتی یکی دو نفر
 دیگر پشت سر او می‌آمدند، او هم به دنبال خریدهایش می‌رفت.
 نمی‌دانست هنوز خواب است یا بیدار. مدام گوشهایش صدا می‌داد
 و افکار گوناگون همه با هم به ذهنش هجوم آورده بودند.
 - هم‌اش صدای داد و فریاد تو بلند است. یک کمی بخد.
 - تو بیا با این وروجکها سروکله یزن تا بینم چه کار می‌کنی. خوب است
 دو ساعت که توی خانه با اینها تنها می‌مانی، اشک هردویشان را درمی‌آوری



داد.

- ای زهر مار!... کلی راه باید بروی تا قصابی، کلی راه باید بروی تا نانوائی، کفاشی و خرازی دیگر بماند. خدا رویش را بگیرد، مغازه حسین آقا دم نانوائی است.

وقتی به مغازه لبنیاتی رسید، ماشین حمل شیر داشت سبدهای شیر را خالی می‌کرد. پنج، شش نفر هم دم مغازه بودند. با آخرین سرعت خود را به آنجا رساند. خوشبختانه کسی دم نانوائی نبود.

- خانم، جای من اینجاست. می‌روم همین‌جا نان بگیرم. بلافاصله وارد نانوائی شد. دو نفر بیشتر داخل نانوائی نبودند.

- اکبر آقا، ده تا نان برای من کنار بگذار. این هم پولش.

- آبیچی ده تا زیاد نیست؟

- به خدا قسم نمی‌رسم. الان هم می‌خواهم بروم شیر بخرم.

- زود بیا آبیچی...

همان لحظه حسین آقا همان‌جا پای مغازه شروع به فروختن شیرها کرد.

- آخر سر یادم نیامد به اصغر گفتیم یا نه؟

- تو سرهر چیزی دادوبیداد می‌کنی! چهار تا دانه آشغال ریخته؟ خوب آدم دولا می‌شود برش می‌دارد. اینکه این همه جیف‌زدن ندارد.

- حرف سر چهار تا دانه آشغال نیست. حرف سر بی‌توجهی شماست. بهت می‌گویم شیرینی دست نگیر، راه برو بخور. گوش نمی‌کنی، بچه‌ها هم از تو یاد می‌گیرند.

- اوه، حالا مگر چه شده؟ اصلاً می‌دانی چیست، شما زن‌ها نازک‌نارنجی هستید...

- چند تا؟

- ها؟ شش تا! حسین آقا یک کمی زودتر. نانوائی جا گرفتیم.

- آخر دختر من، من کار خودم را می‌کنم. تو حواست پرت است.

هیچ وقت نان داغ را کنار شیر نمی‌گذاشت. به همین خاطر شیرها را در زنبیل گذاشت و نانها را در دست گرفت.

- اصغر نان تازه را خیلی دوست دارد... مثل بچه‌ها می‌ماند. الان دعوا می‌کند، یک ساعت بعد اصلاً یادش نمی‌آید. انتظار دارد آدم هم مثل او از یادش برود... ولی خدایا، من بهش گفتیم می‌روم گوشت بخرم یا نه؟... ولی... آره گفتیم!

- دیگر حال و حوصله این غرزدن و داد و بیداد تو را ندارم! می‌دانم آخرسر همین اخلاق بد تو کار ما به طلاق می‌کشد.

- نه تو را خدا بگذار این کوبن گوشت را فردا بگیرم، باطل نشود، بعداً طلاق بده.

آخ که جقدر شما مردها خودخواه هستید! ببین یک دفعه با خودت

می‌گویی این زن هم آدم است، زحمت می‌کشد، باید قدر زحمتش را دانست و کارش را ضایع نکرد؟

کم‌کم شانهاش درد می‌گرفت و آرنجش ذوق می‌زد. آخ‌خ دکمه‌های لباس بچه‌ها را باید بدوزم. پارچهٔ پیژامهٔ اصغر را هم خریده‌ام، باید بدوزمش. اتوی لباسها هم مانده. قبلاً اصغر می‌رسید لباسها را اتو کند، اما با این اضافه‌کاری، دیگر نمی‌رسد خسته می‌شود. خلقش هم تنگ شده.

- چه کار داری می‌کنی؟

- می‌بینی که دارم برای شام املت درست می‌کنم.

- مگر این غذا نیست؟ یک ربع صبر کن حاضر می‌شود.

- نیم ساعت صبر کردم، دیگر هم حوصله ندارم. از صبح خانه‌ای، شامت هنوز حاضر نیست!؟

- رفته بودم پارچه‌ای برای پیژامه تو بخرم. هزار جا سر زدم تا پارچهٔ ارزان و خوب پیدا کردم.

- کاشکی ما به اندازهٔ این پیژامه برای تو ارزش داشتیم.

- مگر خودت نگفتی، آبروی من را بردی با این پیژامهٔ پاره؟ آدم نمی‌داند به کدام ساز شما مردها برقصد...؟

از دور دید که یک نفر بیشتر به نوبت او نمانده. پا تند کرد. صدای شیشه‌های شیر بلند شد. دلش می‌خواست می‌توانست بدود، اما زانوهایش که از درد می‌لرزید، مجاللی به او نمی‌داد. درست هم‌زمان با نفر پشت سرش وارد مغازه شد، به خصوص از این خوشحال بود که زنبیلش را هم به جلو هول داده‌اند و با خود آورده‌اند و به همین خاطر اصلاً توجهی به اعتراض پشت‌سریها نکرد.

- یک دستی به سر روی خودت بکش. نگاه، عین عجزه‌ها شده‌ای. آدم زنهای مردم را می‌بیند، کیف می‌کند.

- دست شما درد نکند! اگر من سرم را نیندازم پایین و دور از جان، مثل خر جان نکنم و همیشه این خانه مثل دسته گل نباشد که شما اینجوری نمی‌گویید...

- چند نفر؟

- چهار نفر. تو را به خدا همه‌اش را رگ و پی نده.

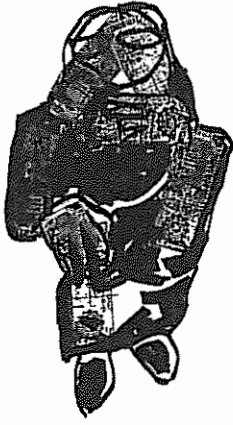
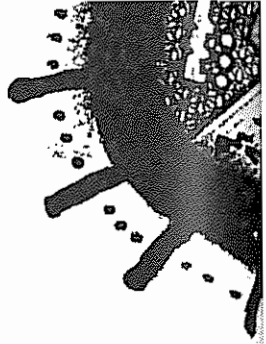
- به ما همین‌جوری می‌فروشتند، ما هم باید همین‌جوری بفروشیم.

- نایلکس دارم، بفرما.

- باید پول برق و آب را هم بروم بانک بپردازم. یک سری هم باید بروم «شهر و روستا» بینم برنج بن را آورده‌اند یا نه. این کارها هم هیچ وقت تمام نمی‌شود.

- شوهرت حق دارد مادر، یک کمی به خودت برس. کار خانه همیشه





هست، هیچوقت هم تمام نمی‌شود.

- اگر به خودم برسم، دیگر به این کارها نمی‌رسم.

- به اعتدال برس. کارخانه را هر چه بروی دنبالش تمام نمی‌شود، ولی عمر و جوانی تو تمام می‌شود.

گوشت را کنار شیرها گذاشت و نان را در زنبیل دیگر. یک خیابان را می‌بایست طی کند تا به سبزی‌فروشی برسد.

- همه خریدهایم را که بکنم، دیگر می‌توانم امروز غذا بپزم. راهرو و پله‌ها را دیگر نمی‌شود نگاه کرد. سه روز است دستی بهشان نکشیده‌ام. کاشکی وقتی بیدار می‌شود، ببیند که صبحانه را حاضر کرده‌ام و رفته‌ام. خیلی بدش می‌آید صبحانه حاضر نباشد.

- می‌خواهی از این به بعد من صبح یک ساعت زودتر بیدار شوم، برایتان صبحانه هم حاضر کنم؟

- چه قدر لوسی تو! من دیشب تا ساعت یک داشتم سبزی خرد می‌کردم. برای همین هم صبح خواب ماندم. حالا یک روز چایی دیر دم کشیده. اصلاً معلوم نیست تو حال و روزت چطوری است. دیشب اون‌جور قربان‌صدقه آدم می‌روی، حالا این‌جوری به آدم سرکوفت می‌زنی!

- محسن آقا، یک کیلو سبزی‌خوردن، یک دانه کلم به من بده. پیاز و سیب‌زمینی کجاست بردارم.

- سواکردنی نیست! چند کیلو می‌خواهی برایت بکشم.

- نایلون دارم، بگذار سوا کنم.

- نمی‌شود! همه‌اش در هم است. اگر می‌خواهی نایلونت را بده.

- بیا این هم نایلون. از هر کدام پنج کیلو. هویجها تازه است؟

- مگر سبزی‌فروشی جنس کهنه دارد؟

- پس چرا پلاسیده‌اند؟

- همین است که هست! می‌خواهی بردار ببر. نه؟ خوش آمدی.

- پس دو کیلو گوجه و یک کیلو خیار هم برایم بکش.

- خیار سالادی همان‌جاست.

- اینها که خیار نیستند، هندوانه‌اند.

- چه قدر پول می‌دهید، می‌خواهید خیار قلمی ببرید؟ جان به جان شما زنها بکنند باز غر می‌زنید!

بالاخره جنسهایش جور شد. نانها را داخل یک برگ روزنامه روی سبزیها گذاشت و با دو زنبیل پر، در حالی که مدام به چپ و راست کج و معوج می‌شد، به سمت خانه به راه افتاد، هنوز ساعت هفت - که شوهرش از خانه بیرون می‌رفت - نشده بود. خوشحال بود که نان تازه برای صبحانه خریده است.

- آخ، شانهایم افتاد! کاشکی اصغر بود، کمکم می‌کرد. مدام غر می‌زند، اما غرزدنش هم شنیدنی است.

- خانم خانمها، دیگر چیزی نداری بار ما بکنی؟

- الهی قربان قدوبالایت بروم. بیا برویم یک هندوانه هم بخریم. خانه هیچی نداریم.

- آن زیر یک بغلم می‌رود. برای آن یکی هم یک چیزی بگیر!

- خسته شدی، بده یکی از زنبیلها را من بیاورم.

- اختیار داری خانم! اگر بارت صد برابر این هم باشد، قبولت داریم!

چیزی تا خانه نمانده بود. بندبند بدنش درد می‌کرد. عادت نداشت چند لحظه صبر کند و نفس بگیرد.

- به خانه که رسیدم، خستگی در می‌کنم.

آن لحظه خاص دلش می‌خواست زودتر به خانه برسد و با شوهرش صبحانه بخورد.

- حتی نمی‌رسم دستی به سروصورتم بکشم. اصغر تمیزی را دوست دارد.

- قیچی بیاورم خدمتان؟

- برای چه.

- سیبهایم را مرتب کنی. خیلی چخماقی شده!

- بی‌نمک لوس. من یک دقیقه وقت پیدا می‌کنم به خودم برسم؟

- ببخشید طیب‌خان. تاریک بود، سیبهایم را ندیدم! من نمی‌دانم شما زنها این همه وقت توی خانه چه کار می‌کنید؟

وقتی به خانه رسید، در خانه باز بود. با عجله داخل شد. بچه‌ها هنوز خواب بودند. از شوهرش خبری نبود، ولی کیف او هنوز روی میز بود. با دلی نگران و با عجله چای دم کرد. لباسهای شوهرش نبود.

- کجا رفته؟

- چیزهایی را که خریده بود، جابجا کرد. داشت سفره را پهن می‌کرد که در خانه باز شد. حدس زد که شوهرش است. وقتی به پیشبازش رفت، دید شوهرش هم یک دانه سنگک خریده و آن را آنچنان در هوا گرفته که انگار می‌ترسد به جایی بخورد و بشکند.

- سلام! صبح به خیر.

شوهرش نگاه دلخور و طلبکارانه‌ای به او انداخت و با تفرعن سری تکان داد. زن با نگاهی دلسوزانه و متحیر به دنبالش به طرف آشپزخانه رفت.

- گفته بودم...

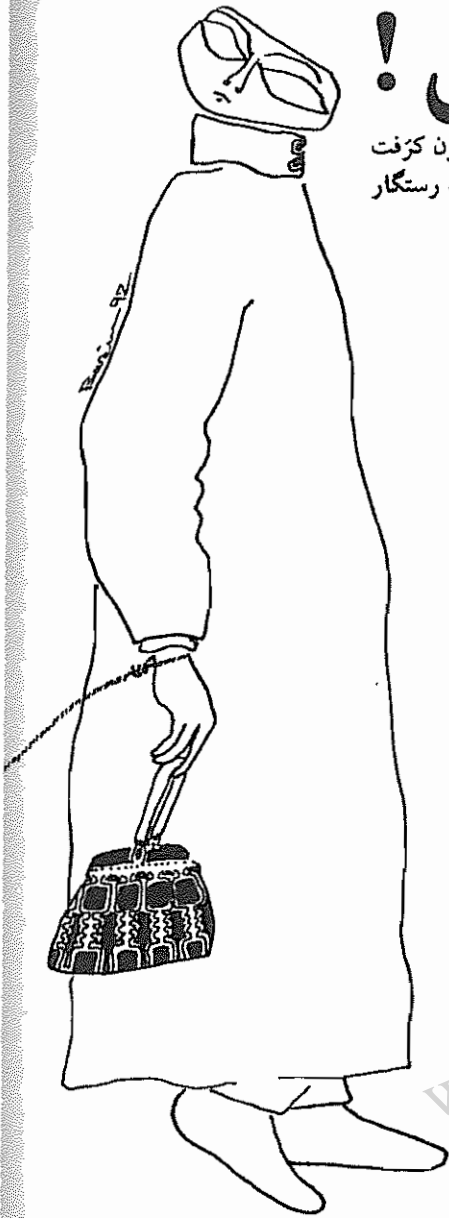
مرد برگشت و با نگاهی حرف زن را برید.

- شد یک بار تو یک کاری را درست انجام بدهی؟ همیشه ما باید نان بیات بخوریم!



خودپرستیهای مقدس!

مری ولستون کزفت
ترجمه بنفشه رستگار



پرتو خرد، چونان آتش پاره‌ای، گریزانند. زنان، که بسیاری اوقات در شرایط مختلف، مورد تبعیض واقع می‌شوند، به ندرت محبت مادرانه را به شکل منطقی آن ابراز می‌کنند. میان افراط و تفریط در نوسان‌اند. یا فرزند را به کلی نادیده می‌گیرند و یا در ابراز علاقه نسبت به او زیاده‌روی می‌کنند.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، محبت برخی مادران نسبت به فرزندانشان غریزی است و گاه این غریزه هر بارقه انسانی را خاموش می‌کند. این عشاق چشم‌پسته، عدالت، حقیقت و همه چیز را فدا می‌کنند و به خاطر بچه‌ای که متعلق به خودشان است، شریفترین تکالیف انسانی را پایمال می‌کنند و فراموششان می‌شود که روابط مشترک میان کل انسانها، همه خانواده‌های روی زمین را به یکدیگر پیوند می‌دهد. از دیدگاه منطق، آنهایی که به شدت تحت تأثیر غلیان احساسات قرار می‌گیرند، فاقد عاطفه قوی و عقل سلیم در به عهده گرفتن دیگر وظایفشان هستند. هر چند مراقبت از کودک در هنگام نوزادی از وظایف اصلی زن است و با طبیعت او عجین شده است، اما در انجام درست همین وظیفه هم سخن بسیار است. برآمدن از عهده همین تکالیف هم بی‌مساعادت منطق مسئله‌ساز خواهد بود. شکل‌گیری ذهن در سنین بسیار پایین آغاز می‌شود و کودک در این مرحله به توجه بسیار دقیق نیازمند است، توجهی برآمده از عقل و تشخیص سلیم. زنی که فرزندش را صرفاً به دلیل آن که از او متولد شده است، دوست دارد، و برای انجام وظیفه مادری به دنبال علت دیگری نمی‌گردد، قادر به بذل چنین توجهی نخواهد بود. عدم تداخل منطق در محبت مادران موجب می‌شود که غالباً به افراط یا تفریط کشانده شوند، مادری پاکبخته و یا برعکس، بی‌توجه باشند. یک زن هنگامی می‌تواند مادر خوبی باشد که دارای حساسیت عاطفی و استقلال ذهنی باشد. متأسفانه زنانی که کاملاً وابسته به شوهرهایشان هستند، فاقد چنین استقلال ذهنی‌اند. زنانی که از خود رأی و عقیده‌ای

محبت والدین شاید مبهم‌ترین شکل تغییر یافته خودپرستی باشد. در تعریف این محبت، واژه‌های گویایی لازم است که بتوانند میان تمایلات طبیعی و منطقی از یک سو و محاسبات برخاسته از ضعف نفس از سوی دیگر، خط تمیز بکشند. اغلب والدین، فرزندان‌شان را به حکم غریزه دوست دارند و در این راه بسیاری از تکالیف خود برای اعتلای آتی آنها را فدا می‌کنند.

برای پرورش و اعتلای کودک باید تبعیضهای غیراصولی را حذف کرد و آینده‌ای آرام و پربار را برای او فراهم آورد و این همه را باید در حق همان کودکی ادا کرد که امروز، اعمال قدرت مستبدانه زندگی را به کامش تلخ کرده است. قدرت‌نمایی بشر در اساس قاهرانه است، زیرا به هر شکل خود حاکم می‌شود، بی‌آنکه مورد بررسی قرار گیرد. سرپر قدرت بشری در ثغای تاریک بنا نهاده شده است. جایی که هیچ چشمی جرأت نگاه کردن نداشته باشد، مبادا که نگاهی پرسشگر پایه‌های سست آن را بلرزاند. اطاعت کورکورانه، مطلع استبداد است. اگر منطق، بر انجام تکالیف زندگی هر کس حاکم می‌شد، ظلم برخورد می‌لرزید. در واقع در نظر بسیاری، محبت والدین مستمسکی است برای زورگویی موجه! تنها انسانهای خیرخواه و خردمند برای دیگری، هر کسی که باشد، حق و احترام قایلند. آنها حق خود می‌دانند - و نیز حق دیگری - که در نیل به خواسته‌های خود پافشاری کنند. ترسی هم از منطق مخالف ندارند، به طریقی اولی، از زیر سوال قرارگرفتن نظرآنها هم واهمه‌ای به دل راه نمی‌دهند. آنها به درستی معتقدند که ذهن بشر هرچه روشنتر شود، عدالت و اصول بنیادی انسانی بیشتر در آن ریشه خواهد دوآیند.

وجه امتیاز بشر نسبت به سایر موجودات توان بازنگری او به گذشته و با نگاه دقیق چشم دوختن به آینده است، اما برخی از انسانها از این امتیاز بهره چندانی نمی‌برند. هر پدیده تازه‌ای در نظرشان به خطاست و ممکن را از موجود تشخیص نمی‌دهند. بی‌هیچ علتی دچار وحشت می‌شوند، و از

ندارند، عموماً مادرانی ناآگاه‌اند. آرزو می‌کنند فرزند، بیش از پدر دوستشان بدارد و از جانب آنها در مقابل شوهر که همواره از او ترسیده‌اند، قد علم کند. هنگامی که تنبیه فرزند لازم می‌شود - حتی اگر مادر را آزرده باشد - پدر باید این وظیفه را به عهده بگیرد و هم اوست که باید مشاجرات را داوری کند. البته در این زمینه تحصیلات و تربیتهای اجتماعی فرد نیز حایز اهمیت است، اما تأکید خاص ما فعلاً بر این نکته است: تا زمانی که درک و شعور زن رشد نکند و شخصیت او آزادانه شکل نگیرد، و در این راه مختار در تشخیص مسائل خود نباشد، در جهت پرورش و تربیت سالم و منطقی فرزندان خود واجد حساسیت و تعقل لازم نخواهد بود. شیردادن طفل شیرخوار همان‌قدر مهم و حیاتی است که ایجاد رابطه صحیح عاطفی میان مادر و فرزند. ایجاد



عواطف منطقی میان والدین و کودک و وظیفه خطیری است که زن و مرد هر دو باید آن را به عهده گیرند. این عواطف مانند سپری کودک را در مقابل فساد و خیانت محافظت خواهد کرد. همان گونه که ذکر شد، عواطف غریزی، ریمان سستی است. رابطه صحیح عاطفی باید از طریق تعلیم مدام همدلی و همفکری، شکوفا شود.

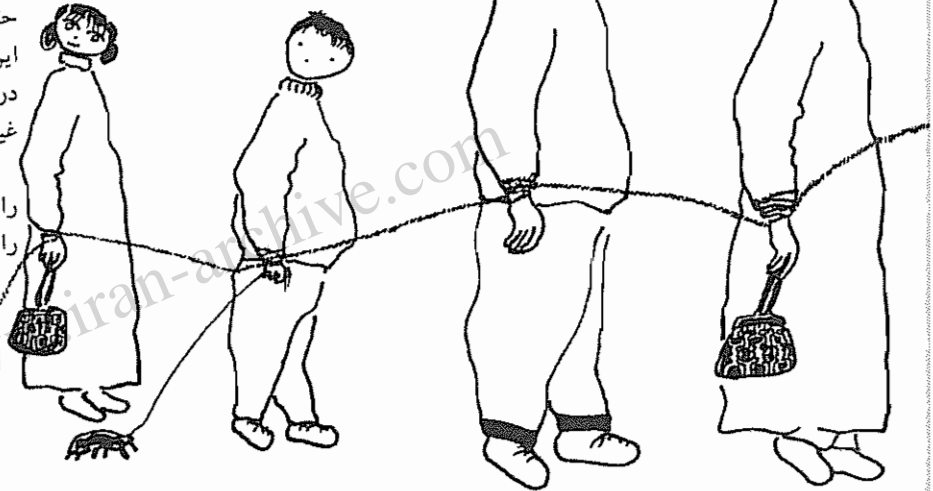
البته آنها هم حقوق جبری خود را از نخستین پدر و مادر به ارث برده اند.

در جستجوی راه صحیح چه لزومی دارد به سراغ همان روشهایی برویم که از هزار سال پیش تاکنون، بی هیچ تغییری همچنان اعمال می شود؟ والدین همچنان مصرانه قدردانی فرزندشان را به نام حرمت و فضیلت طلب می کنند و عده کمی از آنها خواستار علاقه توأم با احترام فرزند هستند. آنها خواهان اطاعت کورکورانه اند، چرا که شایسته ابراز عواطف منطقی نیستند و برای

ما خواهیم بود. هرگز پدر یا مادری را ندیدم که بی چشمداشت، توجهی بیش از حد به فرزند خود داشته باشد. عادت زودرس احترام و اتکای بی چون و چرا به عقاید والدین، به سادگی قابل ترک نیست، حتی اگر عقل بلوغ یافته، فرزند را متقاعد کند که پدر باهوشتین مرد دنیا نیست.

اعتقاد به این که باید از پدر به صرف پدر بودنش کورکورانه اطاعت کرد، یک نقطه ضعف است و نقطه ضعف به هر شکلیش، حتی اگر برچسب مهربانی و حق شناسی بر خود داشته باشد، مضر است. این باور بی اساس، ذهن کودک را به انقیاد درمی آورد و آماده اش می کند تا برده هر تفکر غیرمنطقی دیگری هم بشود.

پدري که تلاش می کند تا عواطف منطقی را در فرزندش شکل دهد و حیطة ادراک او را وسعت بخشد، به انجام وظیفه خود معنای و لایبی می بخشد که در عالم غرایز حیوانی ناشناخته است و تنها خرد قادر به فهم آن است. چنین تصویری از محبت پدر و مادر،



در ابراز علاقه مادرانه، عشق به تنهایی کافی نیست، احساسات دیگری نیز لازم است. هنگامی که عاشق به دوستی صمیمی مبدل شود، ابراز علاقه بی جا و بیش از حد، به اعتمادی متقابل تبدیل خواهد شد. به تدریج کودک احساس آرامش خواهد کرد و توجه متقابل، دلبستگی متقابل خواهد آفرید. اما اگر والدین به رابطه رئیس و مرئوس خوشنود باشند و بسنده کنند، کودک با همه نیاز و علاقه اش نخواهد توانست به این رابطه جان دهد.

القای این خواست صرفاً نفسانی، مستبدانه ترین رفتارهای خود را در پوششی از تقدس اسرار آمیز، پنهان می کنند. آنها زمانی خود نیز از همین غرایز خودخواهانه اطاعت کرده اند.

تکالیف متقابل میان والدین و فرزند را که به طور طبیعی ضرورت می یابد، می توان با این عبارات بیان کرد: والدینی که به نوزاد رنجور و ناتوان خود توجه کافی و منطقی ابراز می کنند، حق دارند در ایام پیری و ناتوانی همان توجه و مراقبت را از او انتظار داشته باشند.

چهره انسانی به خود می گیرد و حدود غرایز را پشت سر می گذارد. در چنین رابطه دوستانه و محترمانه ای والدین شایسته دریافت تمامی حقوق در خور هستند و نظراتشان، حتی زمانی که فرزند در زندگی از آنها پیشتر رفته باشد، همچنان مورد احترام و توجه جدی خواهد بود.

در مورد ازدواج، هر چند پس از رسیدن به سن قانونی، والدین حق نخواهند داشت و نباید در تصمیمات فرزند مداخله کنند و او را از رفتن بازدارند، با این حال بیست سال دلبستگی و تفاهم او را باز می گرداند و موجب می شود که چند سال دیگر هم صبر کند تا تصمیمش به نحوی موافق با خواست و نظرات اولین دوستانش باشد و بدون جلب رضایت آنها، دیگری را به زندگی خود راه نخواهد داد.

هنگامی که از فرزند خود برده ای مطیع می سازیم تا همه خواسته های خود را وقف بر آوردن خواسته های ما کند، او نیز به سهم خود با فرزندش چنین خواهد کرد و مسئول سلوک غلط او در اجتماع نیز،

رابطه والدین
ظاهراً تمایل به دستوردهی در مردان قوی است. گاه این تمایل جای منطق را پر می کند و موجب می شود آنها تکالیف خود را بر اساس زورگویی و استبداد انجام دهند.

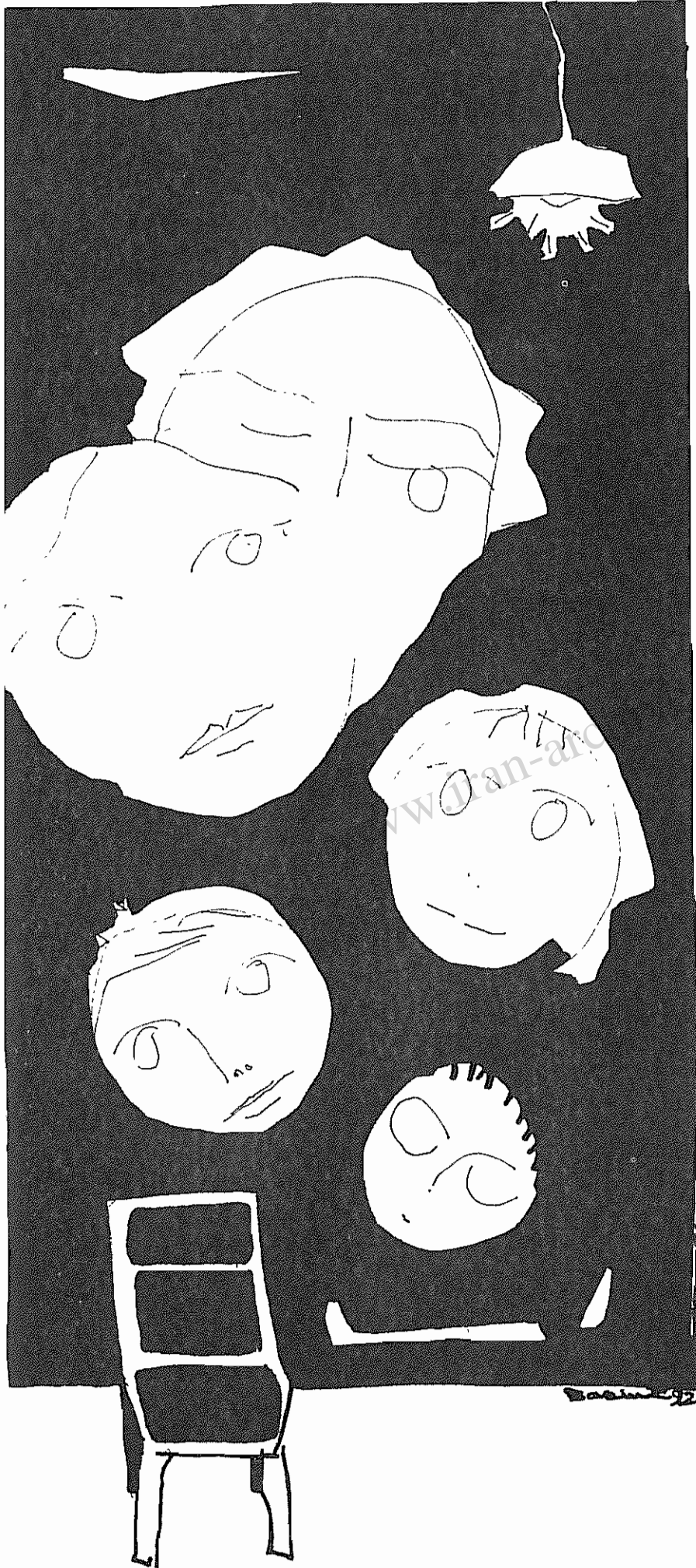


چنانچه احترام به والدین توأم با علاقه و دوستی نباشد، به طور کلی ارتباط فیما بین را تنزل می‌دهد و در واقع این احترام متوجه والدین نیست، متوجه اموال آنهاست. اطاعت کورکورانه به دلیل ضعف محض و یا انگیزه‌های حقیر دیگری که حیثیت انسانی را خوار می‌کند، صورت می‌پذیرد.

بخش اعظم نابسامانیهایی که در اشکال نهفته بر جهان حاکم است، از قصور والدین ناشی می‌شود. همان پدران و مادرانی که سخت در مورد حقوق طبیعی خود، ولو مغایر با منطق و روشن بینی، پافشاری می‌کنند. همان حقی که به ایشان اجازه می‌دهد تنها از منطق مورد قبول خودشان پیروی کنند.

به کرات شاهد بوده‌ام که اشخاص راحت طلب و خودخواه، تمایل به زورگویی دارند و استبداد را برای خود نوعی امتیاز محسوب می‌کنند. به همان نسبت که از انجام تکالیف منطقی خود سر باز می‌زنند، زورگوتر می‌شوند. غریزه «دفاع از خود» در هر شخص به شکلی متفاوت عمل می‌کند. در اشخاص نادان و ضعیف‌النفس از طریق رفتار آمرانه و مستبدانه وارد عمل می‌شود. گونه‌ای از ماهیها هستند که هرگز در جویبار زلال، جسارت مقابله با دشمن را ندارند، بلکه دم می‌جنبانند و آب را گل آلود می‌کنند تا از چشم حریف پنهان بمانند. این افراد قربانی را در تاریکی نگه می‌دارند تا بتوانند در خفا، به اعمال قدرت بی‌اساس و غیرمنطقی ادامه دهند، ولی آن تاریکی که قاهر را پنهان می‌دارد، تنها در قلمرو اندیشه عمل می‌کند، و قادر به نفوذ در احساسات و اخلاقیات نیست. اخلاقیات همواره به صراحت می‌درخشند، چرا که خداوند روشنی است و در تاریکی نمی‌گنجد.

والدین ناآگاه و خودخواه با توسل به فشار و اجبار فرزند را وادار به تظاهر به احترام می‌کنند و در این اعمال فشار فرزند دختر را بیشتر مورد نظر دارند. هرگز به خود زحمت نمی‌دهند نظرش را جویا شوند، او را در جریان خواسته‌های خود قرار نمی‌دهند و در صدد تأمین آرامش روحی قربانی بی‌نوی غرور خود نیستند. نتیجه رسواکننده است. دختران وظیفه‌شناس امروز، به مادران مستبد و نادان فردا مبدل می‌شوند و به سهم خود از فرزندانشان می‌خواهند که چشم‌پسته از آنها اطاعت کنند و این دور تسلسل



پسران برای تملک زنان، جابرانه وظایفی را بر آنها تحمیل می‌کنند، که متأسفانه سنگ بنایش در خانواده گذاشته می‌شود.

همچنان دامه می‌یابد. حقیقتی است که زنان، در همه کشورهای، تحت سلطه بیش از حد والدین قرار دارند. کمتر با شیوه منطقی با ایشان برخورد می‌شود:

«به سود خود توست که تا قدرت تمیز و تشخیص نیافته‌ای، مطیع من باشی. در من محبتی هست که تا زمانی که خرد در وجودت شکل بگیرد، از تو محافظت خواهد کرد. به عقایدم حرمت بگذار و اگر آنها را مغایر با منطق و تعقل نیافتی، بپذیر.»

وابستگی برده‌وار به والدین، قوای ذهنی را محدود می‌کند. اگر ذهن کودک به انقیاد درآید و از او خضوع و خشوع بیش از حد طلب کنند، اگر روانش تحقیر و شخصیتش با دست زور خرد شود، استعداد خلاقیت خود را به کلی از دست خواهد داد. شاید یکی از دلایل ضعف روحی زنان همین اعمال زور باشد، چرا که دختران در هر مورد به دلایل عدیده بیش از پسران تحقیر می‌شوند. مردان برای تملک زنان، جابرانه وظایفی را بر آنها تحمیل می‌کنند، که متأسفانه سنگ بنایش در خانواده گذاشته می‌شود. از جمله این تکالیف آن است که از دختران خواسته می‌شود به سنتها بیش از خرد و منطق بها دهند. به آنها می‌آموزند برده‌وار از والدین اطاعت کنند و به این ترتیب از پیش برای فرمانبرداری در زندگی زناشویی آماده شوند. ولی این تنها یک روی سکه است، از سوی دیگر آنها نیز به نوبه خود به گونه‌ای زورگو بار می‌آیند، چرا که استقلال‌بخشیدن به دیگران را تجربه نکرده‌اند. این زورگویی قدرتی است که پایبند به هیچ اصل و قاعده‌ای نیست، مانند همان قدرتی که به سلطنت مطلقه امکان می‌دهد به دلخواه خود عمل کند، قدرتی که با خوارشمردن دیگری حاکم می‌شود. حساسیت موضوع به قدری است که نتایج مخرب آن در اغلب موارد دامنگیر هر دو جنس می‌شود. کودکی که ملزم به پیروی کورکورانه از دستورات است، قوای ذهنی‌اش تضعیف می‌شود و خلق و خوی آمرانه می‌یابد و رفتار

تحقیرکننده را می‌آموزد. جای تأسف است که بعضی سرسختانه از امتیازات قراردادی‌شان سود می‌جویند. اولین بارقه‌های کم‌رنگ منطق را در نطفه خفه می‌کنند و کودک را در چهارچوب تنگ و بی‌روح «انجام وظیفه»، که سخت در القای آن مشتاقند، می‌فشارند، غافل از آنکه وظیفه اگر بر اساس احساس امنیت و اعتماد متقابل انجام نشود، اثراتی بس منفی و مخرب خواهد داشت. کودک اگر تکالیف را بر مبنای منطق و آگاهی به جا نیاورد، نخواهد توانست در مقابل غلیان غریزی احساسات و نیز خودپرستی والدین مقاومت کند. پدر و مادر می‌توانند با نشان دادن بذر محبت طبیعی در قلب فرزندان، عواطف خیرخواهانه‌شان را به اثبات برسانند. کودکان با توجه به نگرش والدینشان، می‌توانند در میان محبت منطقی رشد کنند یا ثمره غرور خودپرستانه باشند. پدر و مادری که سعی در قبولاندن خواسته‌هایشان ندارند و با شکیبایی، به ثمر رسیدن منش درست و عاقلانه‌شان را انتظار می‌کشند، ثمره‌ای شیرین را تجربه خواهند کرد: احترام توأم با محبت و اعتماد فرزند را.

کودک در سنین پایین نمی‌تواند پیروی از منطق را درک کند. ژان ژاک روسو بر این نکته تأکید دارد، بی‌آنکه توضیح بیشتری بدهد. پیروی از منطق، پیروی از طبیعت چیزهاست، پیروی از همان چیزی که خداوند در بطن پدیده‌ها قرار داده است تا اشتیاق ما را افزون کند.

چرا باید ذهن کودک در همان بدو رشد دچار انحراف شود؟ آن هم به دلیل پافشاری والدین در حفظ امتیازات قراردادی، بی‌آنکه بهایی را که طبیعت در ازایش معین کرده است، بپردازند؟ حق و تکلیف، لازم و ملزوم یکدیگرند و لذا هر کس که به تکلیف خود عمل نکند، حقی هم نخواهد داشت. بدیهی است که فرمان‌دادن آسانتر از منطق‌داشتن است، با این حال حتی منطق ضعیف کودک پاسخ می‌طلبد که چرا خلق شده است تا تکالیف مشخصی را بنا بر عادت به جا آورد؟ تعلیم اصول ساده سلوک منطقی تدریجاً ذهن کودک را قدرت می‌بخشد و این قدرت چنانچه با عطف و مهربانی توأم باشد، روزافزون خواهد بود. اعمال ریاست بی‌رویه به ذهن کودک آسیب می‌رساند، و این آسیب بیشتر متوجه دخترهاست تا پسرها.

آنها که اجازه نمی‌دهند خواستشان مورد سوال قرار گیرد، قطعاً خواستی غیرعقلایی دارند. دختران برای اجتناب از این قدرت مستبدانه، از ابتدا ترندهایی می‌آموزند که بعدها آنها را در برابر شوهرانشان به کار می‌زنند. به کرات زنان سرسختی را دیده‌ام که بر خانواده حکومت می‌کنند - تحکم به هر شکل خود مردود است - بگذریم از مادرانی که گاه و بی‌گاه به بهانه موضوعی از کوره در می‌روند. پس از مشاهده طغیانهایی از این دست، متوجه سلسله واکنشهای هذیانی دیگری در ارتباط با زنان شدم. نهایتاً به این نتیجه رسیدم که وقتی در اثر اولین عواطف غریزی دریافت شده در کودکی، دچار سردرگمی می‌شوند و برای انجام وظیفه اجباری راهی جز تکیه بر سنتها و احساسات لجام‌گسیخته نمی‌یابند، چه انتظاری جز این می‌توان از ایشان داشت؟!

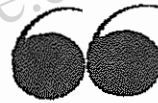
واقعاً چگونه می‌توان درد را درمان کرد، بی‌آنکه منجر به تحقیر والدین شود؟ کودک نمی‌تواند و نباید تقصیرات والدین را منظور بدارد و بدین وسیله اعتبار کسب کند. چنین کاری نیروی تعقلش را تضعیف می‌کند و موجب افراط در کوتاهی از جانب خودش می‌شود. مواجهه جدی با اشکالات شخصی و چشمپوشی از تقصیرات دیگران، از فضیلت‌های والای بلوغ ذهنی است. آشکال ساده این فضیلت را باید از کودکی به فرزند آموخت. اگر کودک از خردسالی عواطف رفتارهای دیگران را منظور بدارد، به ضابطه‌های درستی که از طریق آن می‌تواند رفتارهای خود را نظم بدهد، دست نخواهد یافت. افراطی و به طریق اولی، غیرمنصف خواهد شد. عواطف کودکان و افراد ضعیف‌النفس، همواره خودخواهانه است. خویشان خود را دوست دارند، چون محبوب آنها هستند و نه به دلیل فضیلتشان. لیکن از آنجایی که در آغاز، محبت و احترام به هم آمیخته است و پایه‌های اولین تکالیف بر اساس منطق استوار شده است، اخلاق در آستانه خواهد لغزید.

اما، تا زمانی که جامعه به شکلی متفاوت پایه‌ریزی نشود، والدین همچنان در اطاعت‌شدن پافشاری خواهند کرد و مصرانه قدرت خود را بر زمینه حرمت‌های سنتی بنا می‌کنند که جایی برای چون و چرا باقی نماند و تا آن روز این دور مخرب همچنان دایره را طی خواهد کرد.

قضاوت زن



قضاوت از مشاغلی است که گروهی، زنان را شایسته و توانا برای انجام آن نیافته‌اند. در پاسخ به چرایی این مسئله، دو دلیل عمده عنوان شده است: برخی عقیده دارند که سرشت زن لطیف‌تر از مرد است و سریعتر دچار احساسات می‌شود، در نتیجه قادر به تشخیص درست حق از ناحق نیست و بعضی دیگر که نظرشان از اهمیت بیشتری برخوردار است، به قرآن، سنت، اجماع، و عقل استناد می‌کنند و معتقدند بنابه دلایل فقهی، این امر نمی‌تواند توسط زنان انجام پذیرد.



در بحث قضاوت زن در اسلام، پاسخ به نظرات گروه نخست را به انتهای بحث موکول می‌کنیم و ابتدا به بررسی و تحلیل متون و منابع فقهی در این زمینه می‌پردازیم. لازم است بدانیم که برخی از طرفداران نظریه دوم، از مخالفان اشتغال زنان به طور عام هستند که در این زمینه به سه آیه از آیات قرآن کریم استناد می‌کنند و ما پیش از رجوع به منابع فقهی ضروری می‌دانیم این سه آیه شریفه را مطرح کنیم:

قضاوت زن از دیدگاه قرآن کریم

آیه ۳۴ سوره نساء:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ، بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَبِمَا انْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ، فَالْصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ... (مردان طبق سنت خدا، که جمعی را بر جمع دیگر برتری داده است و بدان لحاظ که از اموال خود می‌بخشند، بر زنان مزیتی دارند، پس زنان شایسته و متواضع، در نهان، حافظ منافع شوهرند. چنان که این

حق از سوی خدا برای آنان محفوظ مانده است ...

می‌گویند: طبق این آیه، مرد بر زن مستولی است و خداوند او را قوام و اساس زندگی زن قرار داده، پس چگونه کسی که خود تحت سرپرستی مرد است، می‌تواند بر او ولایت داشته باشد؟ اما این آیه چنان که ترجمه شد، به هیچ عنوان در مقام بیان برتری مرد بر زن نیست، بلکه جایگاه مردان زن گرفته و شوهران را گوشزد می‌کند و پرده از یک واقعیت خارجی برمی‌دارد و به موقعیت مرد در زندگی مشترک می‌پردازد، گذشته از این که آیه شامل زنان و مردان مجرد و بیوه نیست.

اگر قرار باشد این را برتری بدانیم، یک برتری وضعی و قراردادی است که برای حفظ نظام خانواده، ضروری می‌نماید: برای توضیح بیشتر سه عنوان را شرح می‌دهیم:

الف - کاربره فضل در قرآن: بررسی سایر آیاتی که واژه فضل در آن به کار رفته است، می‌تواند ما را در این تفسیر یاری دهد. در سوره اسراء آیه ۵۵ آمده است: وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ (ما برخی از فرستادگان خود را، بر دیگری امتیاز و مزیت دادیم). و یا در سوره نحل آیه ۷۱ می‌فرماید: وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ. (ما بعضی از شما را بر دیگری، در روزی، برتری دادیم). و آیه ۹۵ سوره نساء فرموده: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً (خدا مجاهدان به جان و مالشان را، بر نشتگان (افراد غیرمجاهد) فضیلت بخشیده و درجه‌ای برتری داده است).

پیدا است که منظور برتری و امتیاز طبیعی نیست، که بگویم برخی از پیامبران از لحاظ خلقت بر دیگران می‌چربیده‌اند و در وجود آنان، چیزی بوده که دیگران نداشته‌اند. منظور این نیست آنها که از روزی خدا بهره بیشتری می‌برند، در خلقت و آفرینش هم، بهره بیشتری دارند و یا مجاهدان از مردم عادی، در آفرینش ذاتی یک درجه انسان‌ترند!

اصولاً تفضیل، یعنی برتری دادن، خو حاکمی از جعل و امتیاز است. «ان الفاضل بیدالله یؤتیة من یشاء» امتیاز دادن خداست، به هر که خواهد، دهد. بیشترین رقم این امتیازها، به امور ماد: و رفاهی برمی‌گردد.

«ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضل» (آیه ۳۲ سوره نور) (اگر فقیرند، خداوند لطف خود آنان را بی‌نیاز و مستغنی خواهد فرمود).

«الذی اَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ» (آ ۳۵ سوره فاطر) (آن خدایی که ما را ا لطف و کرم، به این سرای جاودان وار کرد).

همچنین آیات ۷۰ سوره اسراء، ۳ قصص، ۱۲ فاطر، ۲۰ مزمل، ۱۰ سباء و... نیز همین مضمون را مطرح کرده‌اند.

ب - معنی فضل:

فضل، به معنای زیادتی از حد متعادل است و آن دو گونه است: فضل ممدوح فضل مذموم.

برتری ارزشمند و ستوده آنکه، ارزشهای والای انسانی ملاک باشد، مثل علم و دانش و هنر... و فضل مذموم آنکه: ارزشهای غیرانسانی ملاک باشد. ارزشهایی مثل ضرب و شتم مردم، آدم‌کشی و... فضل محمود سه قسم است:

۱ - فضل به جنس، مانند: فضل جنس حیوان بر جنس نبات.

۲ - فضل به نوع، مانند: فضل نوع انسان بر نوع اسب.

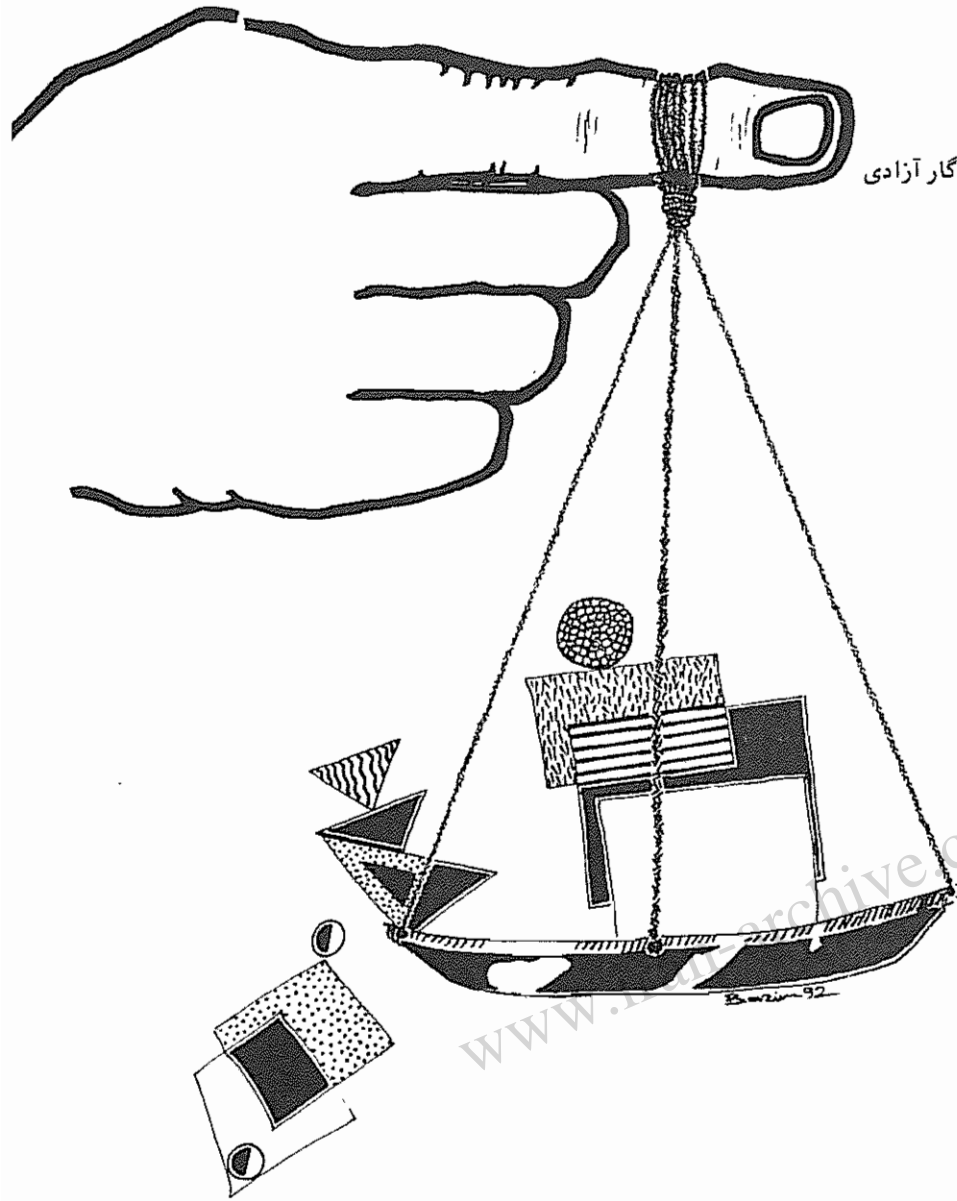
این دو قسم مصداق برتری طبیعی هستند که ناقص، قدرت رفع آن و کامل، قدرت کسر آن را ندارد.

۳ - فضل به ذات مانند: فضل مردی بر مردی دیگر، که معمولاً با ملاکهای وضعی سنجیده می‌شود، چون مال و مکتب و...

آیات یادشده، همه همین معنا را عنوان کرده‌اند. بنابراین، فضل مرد بر زن، فضل فردی بر فرد دیگر از نوع مساوی انسان است و در آیه شریفه، مرد، به عنوان مرد متاهل و گرداننده خانواده برتری دارد، نا



مینا یادگار آزادی



اینکه همه مردان بر همه زنان برتری دارند. چون موضوع آیه به دلیل ذیل آن، و آیات قبل، مسائل خانواده است، هرگز مرد مجرد بر زن متاهل که با او نسبتی ندارد، حاکم و برتر نیست.

ج - معنی قوام: از قیام و قائم است. این واژه در آیات قرآن به هشت صورت آمده است:

۱ - قیام به معنی تسخیر: «قائم» و «حصید».

۲ - قیامی که از روی اختیار صورت گیرد و داوطلبانه باشد: «ام هو قانت انا، اللیل» و «الرجال قوامون علی النساء».

۳ - قیام به معنی حفظ و مراقبت: «کونوا قوامون بالقسط».

۴ - قیام به معنی حزم و نیت: «اذا قُمتم الی الصلاة».

۵ - قوام به معنای عماد و اساس و بنیان: «ولاتؤتوا السفهاء اموالکم الّتی جعل الله لکم قیاماً».

۶ - به معنی ثبات: «دیناً قیماً ملة ابراهیم حنیفاً».

۷ - پایداری: «فاستقم کما امرت».

۸ - دوام: «عذابٌ مقیم».

با توجه به موارد استعمال واژه قوام، به صورتهای متفاوت در قرآن کریم، روشن می شود که قیام مرد بر زن، از نوع دوم و به معنی پایه و اساس خانواده است، (چنان که زن نیز پایه دیگر خانواده است.) که در این کلمه، به اختیاری بودن این قوام اشاره زیبایی شده است.

مرد و همچنین زن به اختیار خویش، با عقد نکاح، امر حساس قیام در کارهای اصولی خانواده را، گردن می گیرند و چنان که ذکر شد، در هیچ کجای قرآن، برتری فردی بر فرد دیگر به طور طبیعی، ذکر نشده است.

اضافه این معنی به مفهوم واژه فضل، و کاربرد آن در قرآن، بدون هیچ گونه خللی، همین موضوع را تصریح می کند، که قوام و فضل در این جا قراردادی و با اختیار مرد، برای تدبیر امور خانواده است.

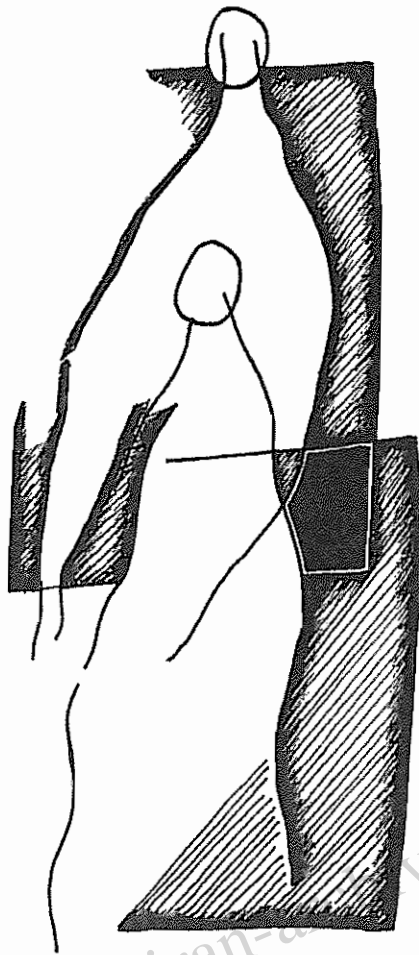
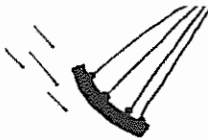
است، همانند وظیفه ای که بر عهده آنان می باشد. و مردان راست بر ایشان درجه ای و خداست عزتمند و حکیم.)

محل استناد و استدلال، جمله «ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجه» است، می گویند: «واژه درجه به معنی منزلت و جایگاه بلند آمده و مرد را چنین درجه ای بر زن مقرر شده و چون خدا این درجه را به او داده، وی مورد عنایت قرار گرفته و جنس برتر محسوب می شود و خداوند مرد را بر زن مستولی کرد. اگر زن قاضی یا مفتی یا ولی مردم باشد، لازمه آن مستولی شدن زن بر مرد است، در حالی که زن خود تحت ولایت و سرپرستی مرد می باشد، پس چگونه والی او شود؟!»

با توجه به متن آیه و به خصوص صدر آن، در اینجا نیز سخن از حقوق زن و مرد

با این وصف، اصلاً آیه درصدد بیان استیلا و ولایت مرد بر زن نیست، زن شوهردار مورد نظر آیه بوده و او را در امر خانواده به انجام وظیفه می خوانند.

آیه ۲۲۸ سوره بقره: والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثه قروه ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یمؤمن بالله و الیوم الاخر و بعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجه واللّه عزیز حکیم. (زنان طلاق گرفته خویشان را مدت سه پاک شدن در انتظار نگاه دارند و روا نیست آنان را که نهان دارند آنچه خدا در رحمهای ایشان بیافریده است، اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارند. و شوهران ایشان، اگر خواستار آشتی شدند، به بازگرداندن نشان سزاوارترند و برای زنان حقوقی شایسته



است. دارا بودن حقوق و تکالیف، امتیاز خاصی نیست و هرگز نمی‌توان از آن برتری طبیعی مردان بر زنان را برداشت کرد.

مردان بر زنان هیچ رجحان و امتیازی ندارند. هر دو انسان هستند و از این لحاظ مساوی. چنان که در مورد آیه قبلی گفتیم، هرگز آیه به امتیاز ذاتی و طبیعی توجه نداشته و مانند آیه ۹۵ سوره نساء (فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجه) بیان‌کننده امتیازی است که خود کسب کرده‌اند و خداوند متعال به لحاظ عملکردشان، عطا و امضا فرموده است.

هرگز مجاهد راه خدا بر فرد دیگری از نوع انسان، درجه ذاتی ندارد، مرد نیز بر زن درجه‌ای از این جهت ندارد.

موارد به کارگرفته شده از کلمه «درج» در قرآن، نیز نشانگر همین معنا است، و چنانکه راغب اصفهانی گفته است، درجه به معنای منزلت و جایگاه اعتباری است.

۳ - آیه ۳۳ سوره احزاب: و قرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی و اقمن الضلوة واتین الزکوه و اطعن الله و رسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. (و بمانند درخانه‌های خویش و خودنمایی نکنید، مانند خودنمایی جاهلیت نخستین، و به پای دارید نماز را و بدهید زکات را و فرمانبرداری کنید از خدا و پیغمبرش. جز این نیست که خدا خواهد پلیدی را از شما دور کند، ای اهل بیت، و پاک سازد شما را پاک‌ساختنی).

در آیه ۳۲ همین سوره نیز آمده است: یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض، و قلن قولا معروفا. (ای زنان پیامبر نیستید شما مانند دیگر زنان، اگر از خدا بترسید. پس نرمی نشان ندهید در گفتار تا امید بندد آن که در دلش بیماری است و نیکو سخن بگویید).

مورد استدلال جمله «و قرن فی بیوتکن» است که به این شیوه تفسیر شده که زن باید خانه‌نشین باشد، و حق خروج از منزل را ندارد و چون لازمه قضاوت و ولایت و..، خروج او از منزل است و نیز خروج از منزل و قضاوت موجب می‌شود نامحرمان صدای او را بشنوند، لذا وی نمی‌تواند قضاوت و ولایت را عهده‌دار شود.

در پاسخ به این سخن می‌گوییم: اولاً، موضوع چنان که از آیه قبل

حکم محرومیت زن را، در تمام زمینه‌ها، مثلاً آموزش، بهیاری، پرستاری، پزشکی و...؛ اثبات می‌رساند.

روایات و قضاوت زن

روایاتی که مخالفان در باب منع محروم کردن زنان از احراز مشاغل مطرح کرده‌اند، اصولاً به سه گروه عمده تقسیم می‌شود:

۱ - روایاتی که به خصوص برای منب شغلی از مشاغل عنوان شده است، مثل قضا، امامت جماعت.

۲ - روایاتی که به لحاظ تبعات مشاغل زنان مورد استناد می‌باشد، مثل روایات استحباب خانه‌نشینی زن، روایات کراهت حضور زنان در نماز جمعه و امثال آن.

۳ - روایاتی که به طور عام مطرح شده و مخالف و بر اساس استنباط خود، محرومیت زن را تشخیص داده است.

روایاتی که در این بخش مطرح شده، سه مورد است:

مورد اول روایتی است که از امام باقر (ع) نقل شده، به این عبارت: «ولا تولی القضا امرأه» (قضاوت را به زن نسپارید).

مرحوم سید محمد جواد بن محمد حسینی متوفی در سال ۱۲۲۶، نویسنده کتاب مفتاح الکرامه، در استدلال بر ممنوعیت تصدی شغل قضاوت برای بانوان می‌نویسد:

«در خبر جابر از امام باقر (ع) نقل شده است که قضاوت به زن سپرده نمی‌شود.

مقدس اردبیلی - در صورتی که اجماعی در کار نباشد - این دلیل (خبر) را انکار کرده است.»

اما، مرحوم محمد حسینی می‌افزاید: «ضعف این روایت، به وسیله عمل علما (شهرت عملی) جبران شده است.»

مورد دوم وصیت حضرت رسول (ص) است به علی (ع): «یا علی، لیس علی المرأة جمعه» (الی ان قال) (ولا تولی القضا) که متن کامل روایت را شیخ صدوق در «من لایحضره الفقیه» چنین آورده:

«ای علی زنان به نماز جمعه و جماعت حاضر نشوند، اذان و اقامه نگویند، به عیادت مریض و تشییع جنازه نروند. بین صفا و مروه دویدن نکنند، حجرالاسود را لمس نکنند، سر را نتراشند، متصدی امر قضا نگردند، طرف مشورت قرار نگیرند و جز در هنگام ضرورت ذبیح نکنند و صدا را به لبیک بلند نکنند، کنار قبرها نشینند و خطبه نشوند و

پیدا است، زنان و خاندان رسول گرامی اسلام (ص) است، که خدا اراده کرده مظهرشان کند. حتی در صورتی که آیه قرآن هم بیان نمی‌کرد، روشن بود که خانواده پیامبر از خانواده سایر مردم، متفاوت است. و خیلی از محرومیتها را نیز ناچار تحمل می‌کند.

ثانیاً، حکم یادشده در آیه، بر فرض عموم برای دیگر مسلمین، ارشادی است، نه الزامی و تاکنون شنیده نشده که فقیهی به خانه‌نشینی زن به طور یک حکم واجب و لازم از احکام خدا، فرمان دهد.

اگر پایه استدلال بر این سخن استوار باشد، در صورتی که یک زن در محکمه‌ای به طور اختصاصی به جرایم زنان رسیدگی کند، مثلاً بازپرس ویژه زنان باشد، یا مشاور دادگاه مدنی خاص، و فقط در امر زنها رسیدگی کرده و با زنان به سر برد، باید گفت می‌تواند به ولایت و زعامت و یا افتاء و قضاوت بپردازد، در حالی که ادعای معتقدین به خانه‌نشینی زنان عمومیت داشته، مشمول این زن نیز می‌شود. پس خواسته آنان، محرومیت مطلق زنان است. همچنین، این گفته، سرایت

متولی تزویج خود نشوند، از خانه جز به اجازه شوهر خارج نشوند، پس اگر خارج شدند، به غیر اذن شوهر، خدا و جبرئیل و میکائیل آنها را لعنت کنند و از خانه شوهرش بدون اذن او چیزی ندهد و شب را به روز نیاورد، در حالی که شوهرش بر او خشمگین باشد، هرچند که او (مرد) ستم روا داشته باشد.»

این روایت بسیار طولانی است و اغلب مضامین آن اخلاقی و ارشادی می‌باشد. اول روایت چنین است: «روایت کرد حماد بن عمرو از انس بن محمد از پدرش و همه متفقاً از جعفر بن محمد و او از پدرش و او از جدش و جدش از علی ابن ابی طالب «ع» نقل کرد که: پیامبر «ص» فرمود: «ای علی، تو را به چیزی وصیت می‌کنم، تا زمانی که این وصیت را حفظ کنی پیوسته در نیکی خواهی بود.» و در پایان آن آمده است که: «یا علی، تو اولین کسی خواهی بود که با من از آب معطر کوثر خواهی نوشید.»

جمله مورد استناد مخالفان مشاغل زنان «ولا تولی القضاء» می‌باشد که به این دلیل تصدی قضا را برای زن ممنوع و رجولیت را از آن استنباط و در زمره شرایط قاضی آورده‌اند.

مورد سوم حدیث ولایت است که با اندک تغییری به طرق مختلف در منابع حدیث اسلامی وارد شده که پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: «لن یفلح قوم ولو امرهم امرأة» (قومی که ولایت امورش در دست زنی باشد، رستگار نمی‌شود):

- ۱ - لا یفلح قوم تملکهم امرأة.
- ۲ - لن یفلح قوم ولو امرهم امرأة.
- ۳ - لا یفلح قوم ولیتهم امرأة.
- ۴ - ما افلح قوم ولو امرهم امرأة.
- ۵ - لا افلح قوم ولو امرهم امرأة.
- ۶ - لن یفلح قوم ملکوا امرهم امرأة.
- ۷ - لا یفلح قوم ولیتهم امرأة.

حدیث از طریق اهل سنت نقل شده، راوی آن در منابع حدیث، شخصی به نام ابی بکره است، که قبل از ذکر متن حدیث، موقعیت صدور آن را نیز بیان کرده که در اغلب موارد استناد، هیچ اشاره‌ای بدان نشده است.

در سنن نسائی چنین آمده: اخیراً محمد بن المثنی قال حدثنا خالد بن حرث قال حدثنا حمید عن الحسن عن ابی بکر قال: عصمتی الله بشیئی سمعته عن رسول الله

(ص)، لما هلك كسرى، قال، من استخلفوا؟ قالوا: بته. قال...

گفت: «خداوند مرا به چیزی که از پیامبر شنیدم، مصون ساخت. وقتی کسری به هلاکت رسید، فرمود: «چه کسی جانشین شد؟» گفتند: «دخترش.» فرمود:... و در نیل الاوطار، شأن نزول روایت چنین آمده:

عن ابی بکر، قال: لما بلغ رسول الله (ص)، ان اهل فارس، ملکوا علیهم بنت کسری، قال... وقتی رسول الله (ص) مطلع شد که اهل فارس دختر کسری را به عنوان شاه برگزیدند، فرمود...

اثمه و فقهای اهل سنت به جز چند نفری، مانند ابوحنیفه به استناد روایت فوق، زن را از قضاوت و ولایت و... محروم کرده، ذکوریت را شرط قضا عنوان کرده‌اند.

مرحوم صاحب جواهر الکلام نیز در منع زن از قضاوت و لزوم شرط ذکوریت به همین حدیث استناد کرده است.

برای روشن شدن مطلب، اشکالات وارده به استدلال، از روایات اول و دوم را



به ترتیب بیان می‌کنیم:

۱ - سند روایت ضعیف است، زیرا در طریق آن جمعی وجود دارند، که هیچ‌گونه شناختی نسبت به آنان، وجود ندارد. به عنوان مثال آیه الله سید ابوالقاسم خویی، سند آن را ضعیف می‌داند.

۲ - به دلیل سایر فقرات روایت، این حدیث بیانگر یک حکم ارفاقی در حق زنان است، شبیه این خطاب، در موارد دیگری هم وجود دارد. همانند: «لیس علی المريض حرج» در تکلیف واجب (امر مولوی) است، نه یش از این.

در مباحث اصول فقه گفته شده، امری که بعد از نهی صادر می‌شود، دلیل اباحه (مباح بودن) است. مثل نهی از صید حیوانات به هنگام انجام حج و در حال احرام، که پس از آن قرآن شریف می‌فرماید: «و اذا حللتم فاصطادوا».

فرمان صید حیوان در آیه یادشده، به دنبال نهی از صید در حال احرام، دلیل بر اباحه است و صرفاً بیانگر لغو فرمان پیشین، که به اقتضای زمان و حالت خاصی، خواسته شده بود. عکس این قضیه چنین است: نهی از حکم یا موضوعی، که قبلاً در جواز آن سخن رفته، یا فرمانی نسبت به اجرای آن صادر گردیده، دلیل بر معافیت از پیامدهای نافرمانی است. و این یک نوع ارفاق در حق مشمولین آن فرمان، به حساب می‌آید.

با این بیان نهی در روایت یادشده، در پی امر به حضور، و فرمان وجوبی آن، دلیل لغو حکم وجوب است.

۳ - جمله: «ولا تولی القضاء»، که در واقع لیس علی المرأة تولی القضاء، می‌باشد به معنی نفی توان، از زنان نیست. اصولاً، روایت در امور وضعی وارد نمی‌شود که، قدرت شخصی را کاللم یکن تلقی کند. گرچه به صورت گزارش، در تعدادی از روایات ما، چنین مضامینی وجود دارد. این‌گونه روایات، صرفاً اخبار از مسائل واقعی و خارجی است، نه چیز دیگر.

۴ - به خوبی روشن است، که منظور قانون‌گذار شرعی، از جمله یادشده، رعایت حال مکلفین زن بوده، که به لحاظ وضعیت جسمی و اجتماعی خاص خود، نمی‌توانند الزاماً چنین کاری را انجام دهند.

لغو حکم حضور در جمعه، جماعت، و بخشهایی از مراسم حج مثل گوسفند

سرپریدن، تراشیدن موی سر و... که هم‌ردیف فقره مورد استدلال است، هیچ‌گونه ابهامی را برای درستی نظریه فوق باقی نگذاشته است و هرگز به این مفهوم نیست که اگر زنان خود بخواهند، در چنین مراسمی شرکت کنند، منع می‌شوند و اعمالشان باطل خواهد بود.

در تعدادی روایات، وارد شده که در صورت حضور زنان در جماعت مسلمین، (مثل نماز جمعه)، بر آنان واجب می‌شود، که به حضور خود ادامه داده و شرکت داشته باشند.

در قسمتی از یک روایت، در این مورد چنین آمده:

«... ان الله عزوجل فرض علی جمیع المؤمنین والمؤمنات، و رخص للمرأة، والعبد، والمسافر، ان لا یأتوها. فلما حضروا سقطت الرخصة، و لزمهم الفرض الاول...»

به درستی که خداوند عزوجل بر کلیه زنان و مردان مؤمن واجب گردانید و اجازه داد به زن و بنده و مسافر که این فرض را انجام ندهند. پس هنگامی که حاضر شد در آن، اجازه ساقط می‌شود و انجام آن واجب اول بر آنها لازم می‌گردد.

۵ - مفهوم دیگر این جمله، می‌تواند یک استثنا باشد و تبصره‌ای بر قانون لزوم حضور در جماعت مسلمانان، که در سفارش به حضور آن، بیانات و اوامر اکیلی صادر شده، عدم حضور، پیامدهای اعتباری و جعلی زیادی را به دنبال می‌آورد.

در مورد برخی از فقرات روایت شده، مانند نماز جمعه، بیانات دیگری وارد شده، که به صراحت، عدم حضور زن را استثنا کرده است.

در روایتی از پیامبر آمده: «الجمعه حق واجب علی کل مسلم فی جماعه، الأربعة، عبد مملوک، او امرأة، اوصی، او مریض».

نماز جمعه حق واجب است بر هر مسلمان که با جماعت بخواند، به جز چهار نفر، برده یا زن یا کودک یا مریض.

فقهای اسلام، به همین مضمون فتوی داده، استثنای آن را چهار تا نه شمارش کرده‌اند. به عنوان مثال: شیخ طوسی در نهاییه، از حکم وجوب حضور در نماز جمعه، نه گروه را معاف دانسته است، که

یکی از آنان، زنان می‌باشد.

۶ - به لحاظ گذشت زمانی بیش از ۱۴۰۰ سال، درک موقعیت صدور این فرمان، بسیار مشکل است.

نمی‌توان به خوبی دریافت، که حضرت رسول (ص) در چه شرایطی از فرمان عمومی و همه شمول حضور در جمعه، و دیگر مراسم مذهبی، نسبت به خصوص زنان، (آن هم زنان جوان) صرف‌نظر فرموده است؟ آیا به لحاظ آنکه اطاعت از شوهران را واجب می‌دانست؟ و این کردارها به صورت یک حکم لازم، با حق آنان منافات داشته، در فروپاشی خانواده‌ها مؤثر می‌بود؟

آیا به لحاظ تبعاتی که ممکن بود حضور زنان در کنار مردان، در پی داشته باشد، به خصوص با توجه به اینکه هنوز افکار جامعه جاهلی از بین نرفته بود و فرهنگ جامعه عرب پیش از اسلام، بر مردم پرتوی ولو کم سو داشت؟ و آیا؟ ...

۷ - معمولاً در خطابات، احادیث، متون دینی و همه جا، اصل در وحدت سیاق خطابه و سخن است.

حدیث یاد شده در عنوان بحث، باید سیاق و روش ادبی واحدی را در پی داشته باشد. نمی‌توان گفت که از مواد ۱۶ گانه فرمان مذکور، فقط همین فرمان تصدی قضا، به گونه فرمانی لازم، زنان را منع کرده است.

پذیرفتنی نیست، که برخی از مواد فرمان، الزامی، پاره‌ای اختیاری، تعدادی بیان مکروهات و بعضی مثبت حرمت باشد.

۸ - فرامین مندرج در منشور ۱۶ گانه رسول گرامی اسلام، که با عنوان وصیت به حضرت علی «ع» مطرح گردیده است، همه ارشادی است.

سه ماده آخر فرمان، که حاوی حقوق مرد بر زن است، با استناد به دیگر متون متقن و صریح اسلامی، تحریر گردیده و اگر صرفاً دلیل آن همین روایت می‌بود، ثبوت حکم حرمت بی‌نهایت مشکل می‌شد.

۹ - به کمک دیگر روایات، حداکثر چیزی که می‌توان گفت، ثبوت کراهت است.

۱۰ - به استناد همین حدیث، و یکی دو روایت دیگر مشابه آن، فقهای بزرگ، ذکوریت را شرط قضا عنوان نموده‌اند. در حالی که در جای خود ثابت شده، امور

انتزاعی قابل جعل نمی‌باشند. به ظاهر، جملات وارده در احادیث مذکور نفی قضاوت زن را اثبات می‌کرد، از این مضمون برداشت کرده‌اند که: رجولیت و ذکوریت شرط قضا است و حال آنکه مورد نفی، به فرض قبول، نمی‌تواند شرط وجود حکم اثباتی دیگری باشد و به عبارت دیگر: جمله «زن قاضی نمی‌شود»، یک قضیه سالبه‌المحمول است، که عکس آن به تقابل «مرد قاضی می‌شود» است.

بر طبق نظریه آقایان، از جمله «زن قاضی نمی‌شود»، استنباط می‌شود انوثیت او شرط حکم بوده است و این صفت ضد رجولیت است، چون انوثیت شرط نفی است، پس رجولیت شرط اثبات می‌باشد و حال اینکه این برداشت غلط است، زیرا این مفهوم به صورت قضیه کلیه سالبه‌المحمول مطرح است. یعنی «کل اناث لیس بقاضی» و مقابل آن (چون بین انوثیت و رجولیت تقابل ضدین است) «کل رجل قاضی» می‌باشد.

بدیهی است که از این قضیه نمی‌توان، نتیجه گرفت که زن قاضی نمی‌شود، علاوه بر اینکه در قضیه اول بحث داریم و اساس دعوی همان است که چرا زن قاضی نباشد؟ به صرف این سخن که زن قاضی نمی‌شود، نمی‌توان گفت مرد قاضی می‌شود، از خصوص این جمله چنین نتیجه‌ای حاصل نیست. ممکن است مرد قاضی بشود، ممکن است نشود. اثبات آن را باید از مستندات و منابع و مدارک دیگری جست، که به ادعای ما و بسیاری دیگر، خصوصیتی در مورد مرد وجود ندارد.

۱۱ - علاوه بر اینکه نمی‌توان خصوصیت رجولیت را شرط دانست، شاید انوثیت مانع از قضا است و خنثی بتواند قضاوت کند. در قضیه یاد شده، «زن»، موضوع، و «قضا» محمول، و «نمی‌شود» نسبت قضیه بود. «زن قاضی نمی‌شود»، را نمی‌توان سلب موضوعی برای موضوع دیگری که ضد اوست، قرار داد.

۱۲ - نسبت محمول به موضوع در قضیه یاد شده (زن قاضی نمی‌شود) ممکن است، در حالی که فقهای محترم در تحقق قضای اسلامی، برای خود قائل به وجوب شرطیت

رجولیت و انوثیت، موضوع تکلیف است، نه شرط آن. که شرط به مرحله اجرا و تحقق وجودی ماموژه، ارتباط پیدا می‌کند. نه اینکه قید عنوان حکم باشد.

پس زن اگر قضاوت کند، هم قدرت دارد و هم قادر به انجام آن است، و عرفاً، او را قاضی می‌نامند و ای بسا به نسبت، از مردان هم بهتر قضاوت کند، ولی (به نظر مخالفان) اسلام قضاوت او را قبول ندارد. پس تحقق عنوان قضا، با حکم زن نیز صادق است، ولی در اجرا و تأثیر و نفوذ، اسلام کردار او را مؤثر نمی‌داند.

با این وصف، نظر مخالفان را اصلاح کردیم. اکنون باید روشن کنند، به استناد چه دلیلی، اسلام قضاوت زن را نافذ نمی‌داند؟ و حال آنکه موضوع قضا عام است و شامل زن و مرد هر دو می‌شود، قرینه این سخن، استثنای حضرت رسول (ص) است، که نشان‌دهنده وجود زن در جمع مخاطبان احکام خدا و از جمله قضا بوده است.^۲

پیش از ادامه بحث ضروری است به بررسی استدلالهای ناشی از حدیث ولایت به همان سبک و سیاق پیشین بپردازیم و در بازگشتی مجدد مطلب فوق را در مبحث «قاضی زن از دید عقل» دنبال کنیم.

۱ - چنانکه ملاحظه شد، روایت مذکور از طریق اهل سنت نقل شده، و در منابع شیعی وجود ندارد، اگر هم در پاره‌ای از کتب شیعه ذکری از آن آمده، از طریق اهل سنت اقتباس شده است.^۳

ما بر اساس روش خاص خود، هرچه را از طریق عامه نقل شود، مردود نمی‌دانیم، بلکه مانند احادیث شیعه، قائل به دقت در متن و محتوا و سند و خصوصیات صدور و... آن هستیم و این احادیث را مستند خویش قرار می‌دهیم.

۲ - گذشته از این، موقعیت صدور روایت، نشان‌دهنده اختصاص آن به همان مورد است و سخن حضرت رسول (ص) صرفاً در مورد خاندان کسری، بیان شده است.

ما این مورد را، که به اصطلاح «قضیه فی واقعه» می‌باشد، نمی‌توانیم تعمیم داده، برای مسلمین هم جاری بدانیم.

۳ - اشکال دیگر آنکه: در روایات

احکام از نوع اول فراوان است، همانند: نماز، روزه حج، زکات و... تحقق موارد دوم و سوم، اندک است و علاوه بر این، نیازمند دلیل قاطع و روشن.

جهاد، اقامه جمعه و... بر مردان، فرض شده و قطع نماز و روزه به هنگام حیض و نفاس و استحاضه،... احکامی است که صرفاً برای زنان جعل شده.

در همه این صور، امور و واقعیه‌های طبیعی، موضوع حکم خدا بود و انسان، زن، مرد، شرط احکام یادشده نبود. موضوع مسائل حیض و نفاس زن است، نه آنکه شرط این احکام و فروعیات، زن است.

چنان که موضوع حکم خدا، در نماز و... انسان مکلف بود، نه آنکه شرط فرمان الهی انسانیت باشد، چرا که نیازی به ذکر این سخنان نیست، که خطاب «اقم الصلوة» خود موضوعش را تعیین کرده است.

موضوع این آیه شریفه: «ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن...» (آیه ۳۱ سوره نور) (مقنعه‌های خود را تا گریبان فرو گذارند).

... نیز مشخص است، که از فحوای حکم، اختصاص آن معلوم می‌شود.

بنابراین، جای تردیدی وجود ندارد، که

ذکوریت‌اند. یعنی به نظر آنان، اگر قرار باشد کسی قاضی شود، حتماً باید مرد باشد و حال آنکه، اخذ شرط رجولیت به حکم و وجوب، به استناد سلب قضا از زن در صورت امکان، امری نامعقول است.

۱۳ - اموری که به طبیعت انسان مربوط است، نمی‌تواند شرط باشد. رجولیت و انوثیت امور طبیعی‌اند، ساختمان وجود زن غیر از مرد است، انوثیت یک اعتبار عقلی است، که سرچشمه آن طبیعت خاص زن است و همچنین مرد.

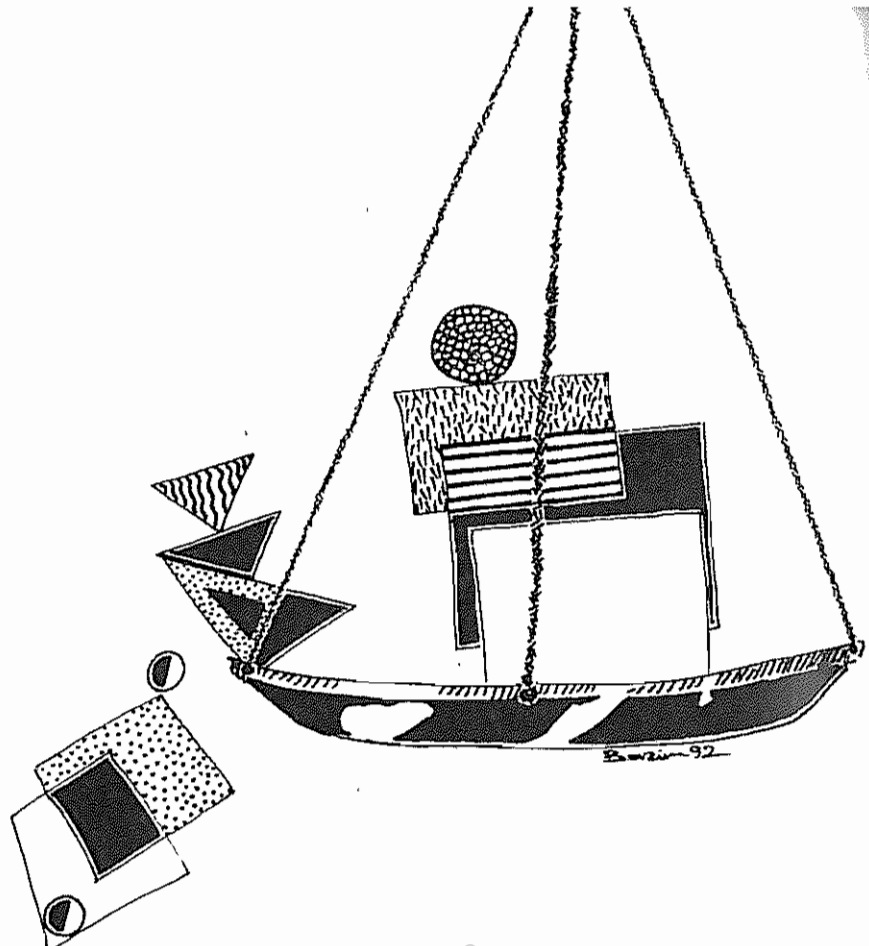
نمی‌توان، ویژگی طبیعت را، شرط اثبات و نفی حکم خدا قرار داد که این، موضوع تکلیف است.

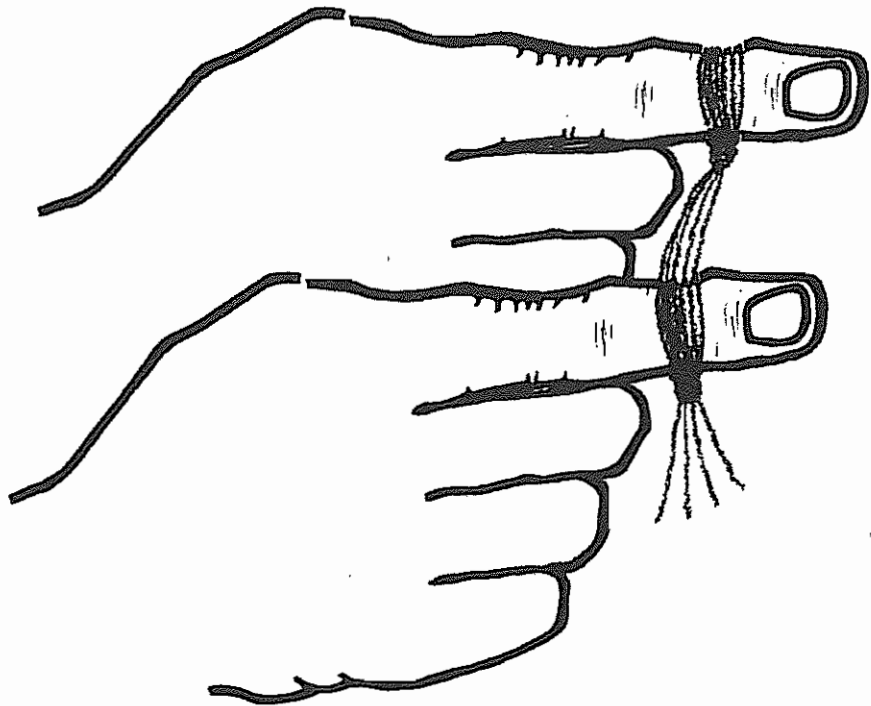
به بیان دیگر، فقیهانی که ذکوریت را شرط دانسته‌اند، موضوع تکلیف را با شرط تکلیف به هم آمیخته‌اند: احکام الهی و شرعی، به سه صورت عمده برای مکلفان مطرح شده:

۱ - موضوع حکم، انسان مکلف بماهو انسان، بدون قید جنسیت.

۲ - رجل بماهو رجل، یا انسان مرد و مذکر.

۳ - المرأة بما هو امرأة، یا انسان مؤنث.





دانشمند و زیرک در میان نباشد، آیا باز ه ولایت او ساقط است؟ همین ولایت را ا بر مردان غیرعاقل بدانیم چه؟! یا فرض کنی در گرات دیگر، زنان از مردان قویتر عاقلترند آیا رسم آنان را می‌پذیریم، یا مرد می‌دانیم؟!

۶ - معنای ظاهری روایت، می‌تواند عنوان معارض داستان ملکه سبا مطرح باشد چگونه آنجا بلقیس باعث رستگاری قوم ملت خود شد؟!

پس نمونه متقن و عینی برای نقض سخ مذکور وجود دارد و حداقل آنکه نمی‌توان صورت عام، مضمون روایت را همه ب سرایت داد.

اکنون هم، در دنیا موارد زیادی دید می‌شود، که زنان را بر مردان ترجیح می‌دهد و آنان به زمامداری می‌پردازند و آن ملت بدبخت تر از زمانی که زمامدارش مر است، نمی‌شود و از راه اصلاح به د نمی‌رود.

۷ - با توجه به صدر و ذیل روایت، شأن نزول آن، نمی‌توان گفت منظور ا فلاح، رستگاری در آخرت است، زیرا مر اصلاح و عدم اصلاح مورد ولایت است چون مورد ولایت زن، کشورداری است فلاح در این هدف شرط است. پیروزی ا بر مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماع موجب فلاح و رستگاری ملت او خواه بود.

در شماره آینده، بحث قضاوت زن را ا نظر اجماع فقها و عقل پی خواهیم گرفت.

یادداشتها:

۱ - قرآینی، در آخر حدیث، که سفارش به اطاعت شوهران می‌کند، و اذن آنان را در بخشش و... شر می‌داند، و... می‌تواند مؤید این نظر قرار بگیرد.

۲ - برای اطلاع بیشتر به مباحث اصول فقه مراجع شود، زیرا دامنه بحث گسترده‌تر و محل تضارب آرا مجتهدان می‌باشد.

۳ - استنای زن به شیوه متصل مطرح شده، نه منقط فرموده حضرت رسول (ص): «یا علی لیس علی المرأة جمه ولا جماعه و... لا نولی القضاء، استثنای است که به ذنب حکم عام خدا، وارد شده و انگیزه آن، ارفاق در حق زن است.

۴ - جالب اینکه مرحوم صاحب جواهر که می‌گوید «جعل الله الرشذ فی مخالفتم»، اینجا با اهل سنت همص شده است و بر مدارک آنان تکیه دارد.

صدمه‌دیده را به ساحل برد.)
ظهور زنی جوان در عرصه سیاست ایران، به معنی فقدان مردان کارآزموده تلقی شده و دلیل قاطعی در سقوط حکومت آنان، به حساب می‌آمد. با این وصف، به خوبی روشن می‌شود، مراد حضرت رسول (ص) صرفاً ایرانیان بوده و فقط در باره آنها چنین بیانی را ابراز داشته‌اند.

نکته‌ای که در این میان مبهم مانده، آن است که: «چرا در روایت، دختر کسری عنوان شده است؟!» پاسخ آن به نظر ما روشن است، زیرا در عرف اعراب آن زمان، کسری لقب همه پادشاهان بعد از انوشیروان بوده است.

روایت فوق دارای مضامین بسیار جالب تاریخی است. از جمله: تعبیر به «ملکواعلیهم» حکایت از دست‌نشانده‌بودن پادشاه دارد، که سران سیاسی، هرچند ماه یکی از فرزندان و خاندان کسری را، برمی‌داشته و کس دیگری را به جای او می‌نشانند.

۵ - مفهوم روایت، گزارش از ناتوانی زن است. (حکم وضعی) نه ممنوعیت جعلی و تشریحی.

آن زن نمی‌توانسته چنان قدرتی داشته باشد، نه اینکه اگر توانست، شارع او را ممنوع کرده است.

فرض کنیم در جامعه‌ای تمام رجال به مرض سفاهت مبتلا شوند، و جز زنی

یادشده، سخن از سلطنت و حکومت مطلقه است، نه قضاوت و ولایت که مورد استناد فقها قرار گرفته است. با این حدیث نمی‌توانیم قضای زن و ریاست او را ممنوع کنیم که مورد استدلال، اعم از مدعا است.

۴ - مطلب دیگری که تصور می‌شود عامل اصلی اظهار این سخن بوده، آن است که، در اواخر حیات حضرت رسول «ص» و پس از پیروزیهای مکرر در نبرد با کفار داخلی و ارسال پیام به اطراف جهان، پیامبر اوضاع داخلی ایران را به دقت زیر نظر داشتند. سؤال آن بزرگوار از پادشاهی ایرانیان، مؤید این برداشت است.

بنابراین، روایت صرفاً جنبه سیاسی داشته و به انگیزه تشجیع مسلمین صورت گرفته است. ظهور چندین پادشاه زن و مرد (۱۲ نفر) در طول مدت چهار سال بیانگر ضعف شدید در دستگاه حکومتی ایران، بوده است و آن بزرگوار، که مسائل ایران را با ذکاوت و سیاست دقیق الهی خود پیگیری می‌فرمود، در چنان موقعیتی (زمان بیان این سخن طبق بررسی تاریخ پادشاهان ساسانی ایران از زمان تولد پیامبر «ص» تا حیات ایشان، سال هشتم تا دهم هجری بوده است.) آن سخن زیبا را، بر زبان جاری فرمود، که مفهوم آن چنین بود: «پارسیان این بار هم رستگار نمی‌شوند و از یحران سیاسی حاکم بر کشور خود، جان به سلامت نمی‌برند.» (این زن هم نمی‌تواند کشتی



◀ نان و گل سرخ



◀ همچنان که می‌آیم و می‌آیم
در زیبایی روز
میلیونها آشپزخانه تاریک و هزاران اتاق خاکستری زیر شیروانی را
درخششی همچون طلوع آفتاب دور می‌گیرد
زیرا که مردم آوازمان را می‌شنوند که می‌خوانیم:
نان و گل سرخ، نان و گل سرخ

همچنان که می‌آیم و می‌آیم
برای مردان هم می‌جنگیم
چرا که آنها فرزندان زنهایند
و ما دیگر بار در حقشان مادری می‌کنیم
زندگی‌هایمان را از تولد تا مرگ با شیرینیهای رنگی پر نکنید
دلها نیز از گرسنگی می‌میرند
به ما نان بدهید
و گل سرخ نیز

همچنان که می‌آیم و می‌آیم
زنان مرده بی‌شماری
در آوازیهایمان فریاد دیرینه خود را سر می‌دهند:
نان و گل سرخ، نان و گل سرخ

پنجمین شماره
ماهنامه فرهنگی، ادبی،
هنری و اجتماعی

نگاه

با این مطالب منتشر
شد:

اندیشه:
بحران روشنفکری در جهان عرب: ژوزف ابوخلیل، طلال سلمان،
محمدالسماک، منح الصلح، نجیب عیسی، میشل نوفل
عقل و آزادی: حبیب‌الله پیمان
عقل و آزادی: عبدالکریم سروش
ثبات و تغییر در اندیشه دینی: حبیب‌الله پیمان

از چیزهای دیگر:
پرسی سرگشته بر لبهای درد: حسن حسینی
خبرهای فرهنگی و هنری ایران و جهان
روابط فقیه و سلطان: رضوان السید: ترجمه مقصود فراستخواه
تازه‌های کتاب

ادبیات:
کرتابیهای زبان: بهاء‌الدین خرمشاهی
آینده از پنجره رمان: ترجمه حسن کیانپور
در چندمتری ملکوت: مریم خوزان
شیوه‌های روایت: دیوید لاج، ترجمه لیا
طور هندسی راز: احمد نراقی
شعر مکزیکی: متین نیکان
شعر: محمدعلی بهمنی، شجاع‌الدین خراسانی، مسعود احمدی، مجتبی کاشانی،
نزار قبانی (ترجمه مسیحا موحد)
احمد برکات (ترجمه زهره نوروزی صحنه)

هنر:

نگاهی به نمایشنامه «ادیبوس شهریار»: کمال شفیعی
تارکوفسکی که من می‌شناختم: آرکادی استروگاتسکی، ترجمه گلبو معرفت

«کیان» گامی نو در راه
پاسداری از کیان فرهنگی



مؤسسه فرهنگی صراط

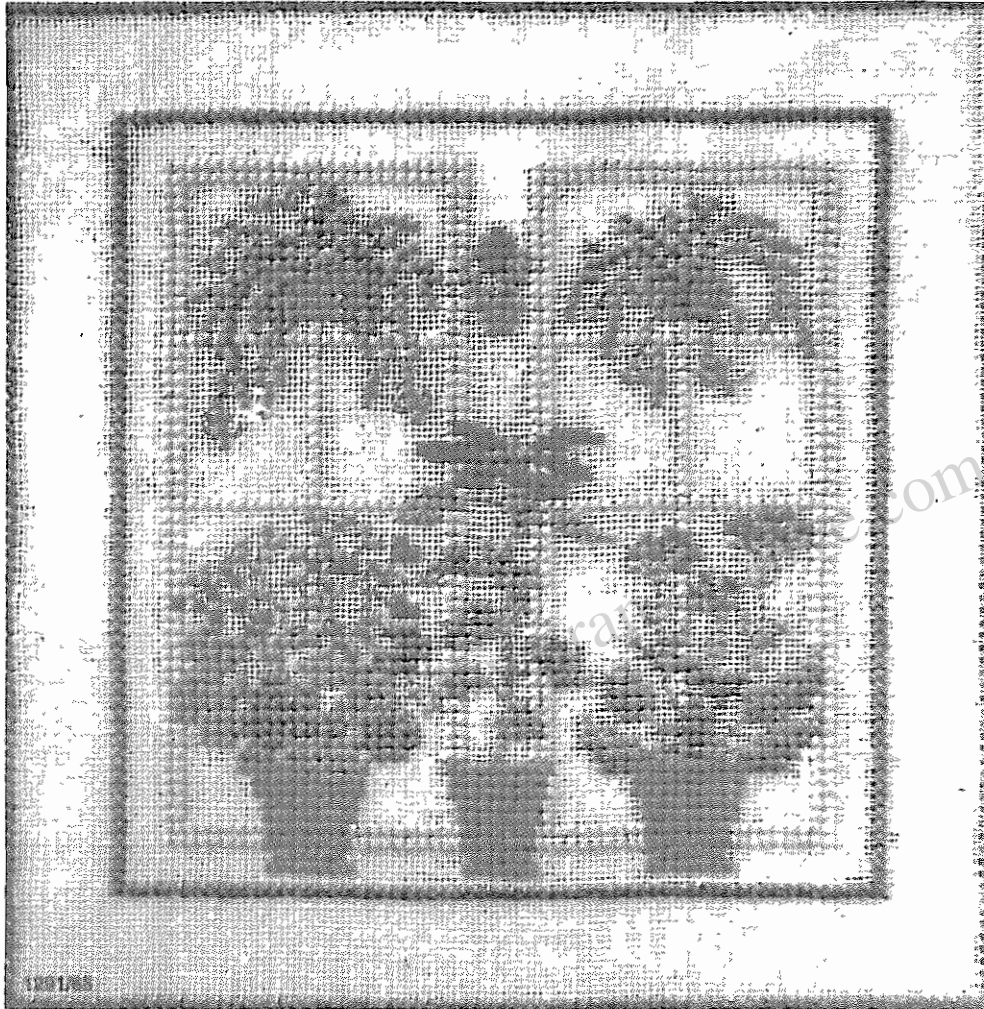
آثار زیر را از
دکتر عبدالکریم سروش
منتشر کرده است:

نهاد ناآرام جهان
قبض و بسط تئوریک شریعت
رازدانی و روشنفکری و دینداری
اوصاف پارسایان
و
فلسفه علوم اجتماعی
برگزیده هیئت داوران به عنوان:
کتاب سال ۱۳۶۸

صندوق پستی ۱۵۸۵۵/۴۱۵

با دست خود برای دوست

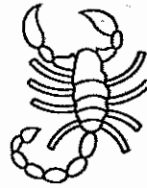
بعضی از ما هنوز هم در ارتباطهای خود با دوستان و نزدیکان، درگیر آداب و سنن زایید و دست‌وپاگیری هستیم که نه تنها باعث تحکیم روابط و عمق بخشیدن به آن نمی‌شود، بلکه در بسیاری موارد، هدیه‌دادن را که زاییده مهر و عشق متقابل است، به یک سنت خشک و گاه طاقت‌فرسا تبدیل می‌کند. بیایید این بار صادقانه از خود بپرسیم که چرا به مناسبت سالگرد تولد، ازدواج و یا حتی بدون هیچ مناسبتی، برای دلشاد کردن خویشان و دوستان خود، به آنها یک هدیه کوچک از دست و کار خود تقدیم نمی‌کنیم؟...



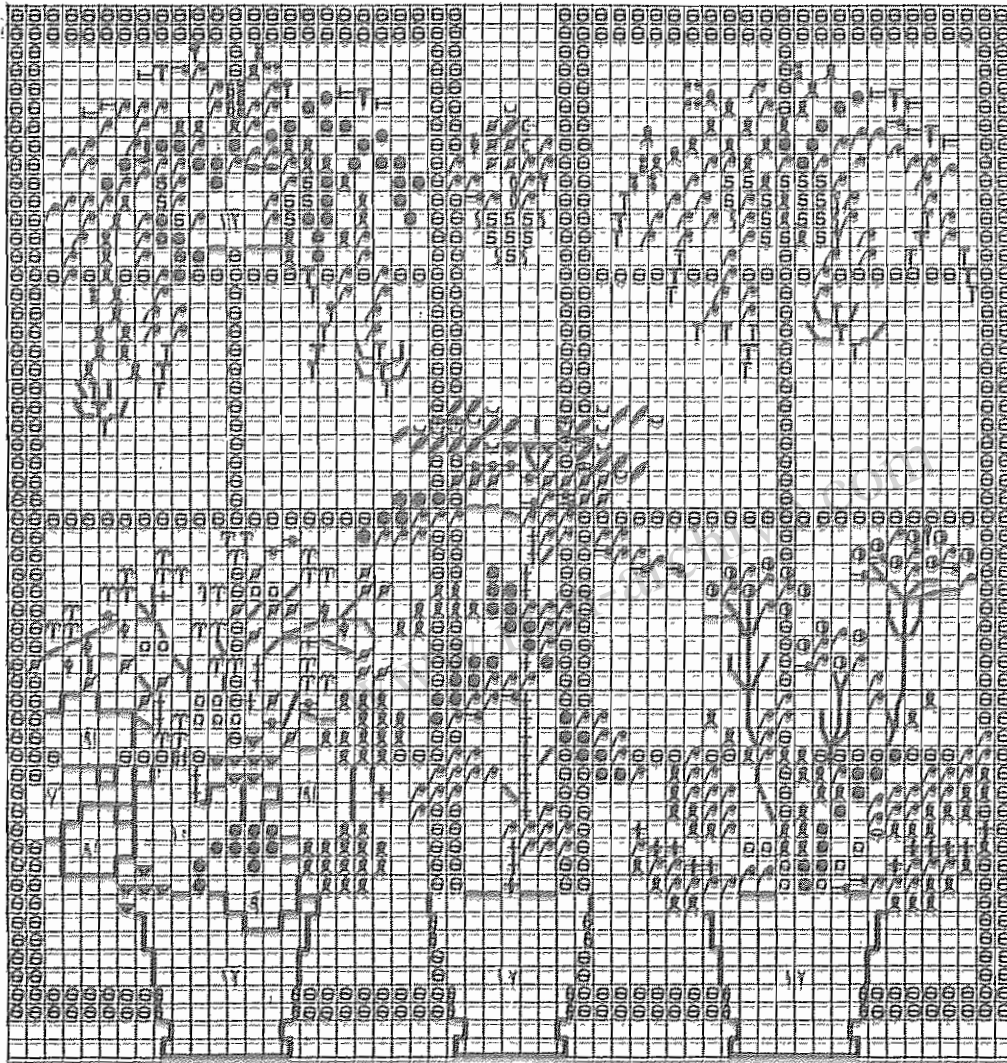
جدول رنگ:

- ۱- صورتی تیره = TT
- ۲- سیکنه = TT
- ۳- قرمز کلبه = TT
- ۴- قرمز آتش = C
- ۵- آلبالوی = +
- ۶- زرشکی = +
- ۷- سسی = v
- ۸- خنایی روشن = O
- ۹- خنایی تیره = P
- ۱۰- سبز چمنی تیره = S
- ۱۱- سبز مغزپسته‌ای = S
- ۱۲- آجری = S
- ۱۳- آبی آسمانی = S





طرح ب

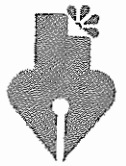


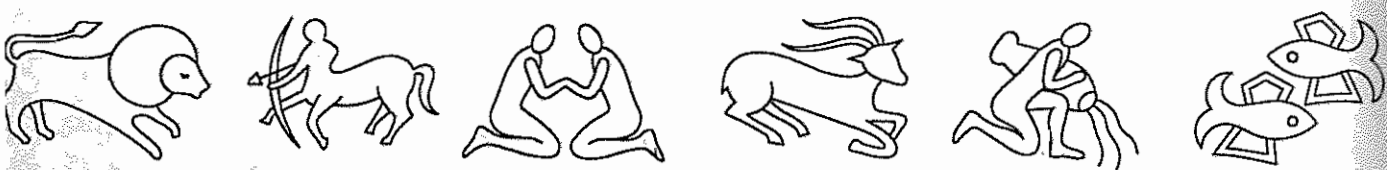
طرح الف

تابلو و کارت تبریک

مواد مورد نیاز: نخ مخصوص گلدوزی،
مانند نخ D.M.C * پارچه گونی بافت با زمینه
روشن (سفید یا شیری رنگ) به ابعاد
 $10/5 \times 15$ سانتیمتر برای تهیه کارت و
 25×25 سانتیمتر برای تابلوی گلدوزی.

روش تهیه: برای تهیه کارت تبریک و
تابلو، می‌توانید از طرح الف استفاده کنید و
با توجه به جدول رنگ با بخیه‌های ضربدری،
چنان که نمایش داده شده است،
شماره‌دوزی کنید.



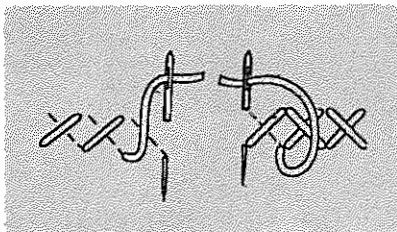


تابلو و کارت تبریک

مواد مورد نیاز: مقوای گلاسهٔ دولا، به ابعاد ۱۵×۲۰ سانتیمتر، پارچهٔ گونی‌بافت یا کتان مرغوب به ابعاد ۱۵×۲۰ سانتیمتر، نخ گلدوزی مرغوب با رنگهای دلخواه، پرگار، خط کش، چسب مایع.

روش تهیه: همان طور که در تصویر مشاهده می‌کنید، می‌توانید با رسم یک دایره یا مربع به کمک پرگار و خط کش و سپس بریدن دور آن به کمک تیغ یا قیچی کوچک، پنجره‌ای به همان شکل مربع یا دایره روی

نقش را کپی کنید. سپس با استفاده از کاغذ کپی و قلمهای مخصوص، آن را بر روی پارچه منتقل کنید و با انتخاب رنگ دلخواه خود، نقش مورد نظر را با روش پُر دوزی و ساقه‌دوزی، بدوزید. سپس روی آن را اتو کنید و با چسب طوری بر روی مقوا بچسبانید که طرح گلدوزی‌شده درست در وسط پنجرهٔ آن قرار بگیرد. برای آنکه نمای داخل کارت زیباتر باشد، بهتر است که یک لایه کاغذ پوستی یا مقوای نازک نیز روی آن بچسبانید.



کارت باز کنید.

با توجه به طرح ب، یکی از نقوش را انتخاب کنید و با انداختن یک کاغذ پوستی، روغنی و یا هر کاغذ نازک دیگر بر روی آن،